



استاد دانشگاه شیراز

۵۶۴



گلستان وزنی

یادنامه زنده یاد

دکتر اکبر نحوی

استاد دانشگاه شیراز

به کوشش مرکز پژوهش‌های زبان
و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چاپ اول ۱۴۰۲

عنوان و نام پدیدآور	کلک وزین : یادنامه زنده‌یاد اکبر نحوی/ به کوشش مرکز پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.؛ ویراستاران گروه ویراستاری مرکز پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.
مشخصات نشر	شیراز : دانشگاه شیراز ، مرکز نشر، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	۳۷۴ص. مصور (بخشی رنگی).
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۴۶۲-۵۶۴-۰
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
عنوان دیگر	یادنامه زنده‌یاد اکبر نحوی.
موضوع	نحوی، اکبر، ۱۳۳۶ -- یادنامه‌ها
موضوع	مدرس‌ان ادیب -- ایران -- قرن ۱۴
	College teachers as authors -- Iran -- 20th century
شناسه افزوده	دانشگاه شیراز. مرکز پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
شناسه افزوده	دانشگاه شیراز. مرکز نشر
شناسه افزوده	Shiraz University. Publishing Center
رده بندی کنگره	CT۲۰۳
رده بندی دیویی	۹۲۰/۰۲
شماره کتابشناسی ملی	۹۲۸۱۲۳۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیپا

شورای انتشارات دانشگاه شیراز

دکتر سید محمدهادی صادقی	معاون پژوهشی دانشگاه و رئیس شورای انتشارات
دکتر غلامحسین اسلامزاده	نماینده معاون پژوهشی دانشگاه در شورای انتشارات
دکتر هاجر ستوده	رئیس مرکز نشر
دکتر محمدصادق میرزاابوالقاسمی	دانشکده هنر و معماری
دکتر محمد ابراهیم بحرالعلوم	دانشکده مواد و عمران
دکتر مریم دهقانی	دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
دکتر بابک شمشیری	دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی
دکتر اصغر مقیسه	دانشکده دامپزشکی
دکتر حبیب شریف	دانشکده علوم
دکتر جعفر قاجار	دانشکده مهندسی شیمی، نفت و گاز
دکتر عبدالعلی شکر	دانشکده الهیات و معارف اسلامی
دکتر اصغر میرفردی	دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی
دکتر صمد صباغی	دانشکده فناوری‌های نوین
دکتر علی ناییب	دانشکده مهندسی مکانیک
دکتر آبتاله رزمجو	دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دکتر رضا مستوفی‌زاده قلمفرسا	دانشکده کشاورزی
دکتر احسان یاری	دانشکده حقوق و علوم سیاسی



کلک وزین، یادنامه زنده‌یاد دکتر اکبر نحوی، استاد دانشگاه شیراز

به کوشش مرکز پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

ویراستاران: گروه ویراستاری مرکز پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

مدیر اجرایی: علی محمدی

صفحه‌آرا: زینب دهقانی

طراح جلد: جواد مؤمن‌زاده

چاپ اول: ۱۴۰۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۸۰,۰۰۰ تومان

حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاه شیراز محفوظ است

شیراز، میدان ارم، کوی دانشگاه شیراز - کد پستی ۸۵۱۱۵ - ۷۱۹۴۶ صندوق پستی ۱۱۶۱

تلفن و تلفکس: ۰۷۱۳۶۲۷۳۰۵۰

حماسه ملی ایران و حماسه‌های ملی دیگران

تأملات تطبیقی در باب زمینه‌های فرهنگی و تاریخی شاهنامه

و حماسه ملی فرانسه «سرود رولان»

محمود امیدسالار

دانشگاه کالیفرنیا

حماسه به‌عنوان یک ژانر ادبی، انواع مختلفی دارد که متخصصان در باب آن‌ها بحث کرده‌اند (مثلاً نگاه کنید به خالقی مطلق ۱۳۸۶ و Jason 1977 ذیل مدخل epic)؛ اما از نظر مبدأ یا منشأ حماسه را می‌توان طبق نظریات فولکلوریست و اسطوره‌شناس بزرگ فنلاندی، لوری هونکو (Lauri Honko 1932-2002)، به سه گونه «ادبی» و «سنتی» و «شفاهی» تقسیم کرد.

۱. حماسه ادبی: حماسه ادبی روایت بلندبست که شاعر یا نویسنده نامداری آن را خلق کرده باشد. ساختار و انسجام این نوع حماسه‌ها محصول ذوق خالق آن‌هاست و حتی اگر برخی از داستان‌های حماسه ادبی ریشه در فرهنگ شفاهی داشته باشند، خصوصیات شفاهی آن‌ها بر نحوه کار ادیبی که آن‌ها را خلق کرده تأثیری ندارند. از دیدگاه آن ادیب، شفاهیات صرفاً مواد خامی به شمار می‌روند که او به میل خود و مطابق نیازهای ادبی خود در آن‌ها تصرف می‌کند؛ به عبارت دیگر، ادبای خالق حماسه‌های ادبی بر مواد داستانی کار خودشان حکومت می‌کنند و دنباله‌روی آن‌ها نیستند.

۲. حماسه سنتی. این نوع حماسه‌ها را کسی از افواه جمع‌آوری می‌کند و به آن‌ها ترتیبی می‌دهد که قابل‌عرضه و چاپ باشد. موادّ این حماسه‌ها، برخلاف حماسه‌های ادبی، بر نحوه کار جامع خودشان تأثیر می‌نهند و نتیجتاً حماسه‌های سنتی که در مجموعه‌ای گردآوری شده‌اند، انسجام حماسه‌های ادبی را ندارند؛ زیرا ذهن ادیبانه‌ای بر ساختار و توالی آن‌ها نظارت هنری نداشته بلکه گردآورنده‌ای آن‌ها را از افواه جمع و در مجموعه‌ای درج کرده است؛ بنابراین ممکن است برخی روایاتی را که معنی و نقششان در کل داستان نامعلوم است هم جمع و در آنچه که جمع‌آوری کرده، آورده باشد.

۳. حماسه شفاهی: و اما حماسه‌های شفاهی، چه به شعر باشند و چه به نثر، برخلاف دو نوعی که ذکر کردیم، صورت کتبی ندارند. یعنی برخلاف حماسه‌های ادبی، یک اثر هنری دارای ساختار و انسجام نیستند و برخلاف مجموعه‌های حماسه سنتی که در آرشیوها یا چاپ‌های گوناگون به قید کتابت تثبیت شده‌اند، صرفاً شفاهی هستند و چون شفاهی هستند، روایات گوناگونی دارند. به این خاطر ممکن نیست که یکی ازین روایات را «صورت اصلی» آن‌ها دانست. این‌گونه حماسه‌ها فقط به صورت ذهنی در خاطر راویان خودشان موجودند و آن صور ذهنی وقتی در نقل تجلی می‌کنند، بر حسب زمان و مکان و حال و هوای مجلس، زمینه بروز تغییرات کوچک و بزرگ می‌شوند؛ بنابراین حتی اگر راوی واحدی داستان یا قصه‌ای را در مجالس مختلف روایت کند، روایات متعدد او با هم اختلافات جزئی و کلی خواهند داشت (Honko 1996: 22-23).

با توجه به آنچه که گفتیم و آنچه که از تاریخ حماسه در ایران می‌دانیم، خداینامه‌ها، شاهنامه‌های قبل از فردوسی، و شاهنامه فردوسی، همه‌شان حماسه ادبی به حساب می‌آیند و از نظر ماهیت با حماسه‌های غیرادبی فرق دارند؛ بنابراین، حتی اگر اصل برخی از داستان‌های شاهنامه فردوسی به چندین واسطه به سنن شفاهی پهلوانی ایرانی برسد، نمی‌توان شاهنامه را با شفاهیات درهم آمیخت زیرا این کتاب یک اثر کاملاً ادیبیست و از صافی چندین طبقه اذهان ادبی، من جمله ذهن خلاق فردوسی، گذشته و در قالب یک شاهکار ادبی تجلی کرده که حماسه ملی ایران به شمار می‌رود.

این سیر تکاملی که همه آن‌ها از قرن نوزدهم مطلب را در مقایسه کلی «سرود رولان (Roland داد؛ البته «سرود رولان می‌شود، بر تمام حماسه‌های تیبلونگ (Tibelungenlied) است. اما پیش از ورود منظور از این عبارت کد عبارت «حماسه ملی هیچ یک از السنه اروپایی (یعنی اوایل قرن سیزدهم عبارت حماسه ملی را در برای اولین بار در آثار یک ریشر (er 1763-1825) ستار ژان پاول (Paul حماسه ملی (Halepos رومی کوئینتوس اینیوس اینیوس را می‌توان اولین طریق ترجمه آثار آلمانی آکسفورد که معتبرترین ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۶) تیلیس کارلایل (1881-

این سیر تکاملی که در تاریخ حماسه ملی ما دیده می‌شود، در تاریخ حماسه‌های اروپایی که همه آن‌ها از قرن نوزدهم میلادی به بعد «حماسه ملی» خوانده شده‌اند موجود نیست و ما این مطلب را در مقایسه کلی زمینه‌های فرهنگی تاریخی شاهنامه با یکی از حماسه‌های غربی به نام «سرود رولان» (*Chanson de Roland*) که حماسه ملی فرانسه محسوب می‌شود، نشان خواهیم داد؛ البته «سرود رولان» را به عنوان یک نمونه انتخاب کرده‌ایم و آنچه که درین مقاله مطرح می‌شود، بر تمام حماسه‌های غیرکلاسیک اروپایی، اعم از «بیوولف» (*Beowulf*)، «سرود نیلونگ» (*Nibelungenlied*)، «سرود ملک ایگور» (*The Song of Igor*) و غیره، قابل تعمیم است. اما پیش از ورود به مطلب اصلی باید دید که اولاً سابقه عبارت «حماسه ملی» چیست و منظور از این عبارت کدام است.

عبارت «حماسه ملی» که در زبان انگلیسی (به صورت *national epic*) به کار می‌رود، در هیچ یک از السنه اروپایی سابقه چندانی ندارد و اختراع آن از دهه آخر قرن هجدهم میلادی (یعنی اوایل قرن سیزدهم قمری) قدیمی تر نیست. ظاهراً آلمانی‌ها اولین کسانی بودند که عبارت حماسه ملی را در زبان خودشان به صورت *Nationalepos* ابداع کردند. گویا این عبارت برای اولین بار در آثار یکی از نویسندگان مکتب رمانتیسم در آلمان، به نام یوهان پاول فریدریش ریشر (Johann Paul Friedrich Richter 1763-1825) به کار رفته است.^۱ ریشر که از نام مستعار ژان پاول (Jean Paul) استفاده می‌کرد، در سال ۱۷۹۶ میلادی (۱۲۱۱ قمری) ترکیب «حماسه ملی» (*Nationalepos*) را در یک زیرنویس توضیحاً در مورد نویسنده و سراینده بزرگ رومی کوئینتوس اینوس (Quintus Ennius 239 BC - 169 AD) به کار برد و نوشت که تواریخ اینوس را می‌توان اولین حماسه ملی رومیان به شمار آورد.^۲ بعداً عبارت آلمانی *Nationalepos* از طریق ترجمه آثار آلمانی به صورت *National Epic* وارد زبان انگلیسی شد. فرهنگ انگلیسی آکسفورد که معتبرترین فرهنگ تاریخ زبان انگلیسی است، اولین کاربرد این ترکیب را در سال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۶ قمری) مقارن با سلطنت محمدشاه قاجار قرار می‌دهد و می‌نویسد توماس کارلایل (Thomas Carlyle 1795-1881) در یکی از آثار خودش با عنوان «در باب

ای می‌کند و به آن‌ها ترتیبی
بر خلاف حماسه‌های ادبی، بر
های سنتی که در مجموعه‌ای
من ادیبانه‌ای بر ساختار و توالی
جمع و در مجموعه‌ای درج
تقششان در کل داستان نامعلوم

د و چه به نثر، بر خلاف دو نوعی
های ادبی، یک اثر هنری دارای
سنتی که در آرشیوها یا چاپ‌های
د و چون شفاهی هستند، روایات
روایات را «صورت اصلی» آن‌ها
راویان خودشان موجودند و آن
مکان و حال و هوای مجلس، زمینه
وی واحدی داستان یا قصه‌ای را
فات جزئی و کلی خواهند داشت

در ایران می‌دانیم، خداینامه‌ها،
حماسه ادبی به حساب می‌آیند و
اگر اصل برخی از داستان‌های
رانی برسد، نمی‌توان شاهنامه را
و از صافی چندین طبقه اذهان
شاهکار ادبی تجلی کرده که

۱. این نکته را مرهون تذکر دوست فاضلم آقای دکتر ارحام مرادی هستیم.

2. "Seine Annalen waren das erste Nationalepos der Römer" (Paul 1796: 84, n. 26).

پهلوانان، پهلوان پرستی، و پهلوانانه در تاریخ (*On Heroes, Heroe- Worship, and the Heroic*) به نقل از شاعر و محقق آلمانی آگوست شلیگل (August W. Schlegel 1767-1845) نوشته است که می‌توان نمایشنامه‌های تاریخی شکسپیر را نوعی حماسه ملی به شمار آورد (Carlyle 1841:266-67; Leerssen 2004:124, n. 25). در زبان فارسی هم مثل انگلیسی، مفهوم حماسه ملی از زبان آلمانی وام گرفته شده و ترجمه تحت‌اللفظی صورت آلمانیست. ظاهراً مرحوم تقی‌زاده اولین کسی بود که این عبارت را از آلمانی ترجمه و به صورت «حماسه ملی ایرانی» یا «حماسه ملی ایران» در سری مقالاتی که درباره شعرای قدیم ایران در مجله کاوه نوشت، منتشر کرد.^۱ البته خوانندگان محترم توجه می‌فرمایند که ادعای من این است که عبارت «حماسه ملی» در فارسی دخیل است نه مفهوم «حماسه ملی»؛ زیرا مفهوم حماسه ملی و داستان‌های پهلوانی مرتبط با ملیت ایرانی، به شهادت ادبیات کلاسیک خودمان و به گزارش اقوام هم‌جواری که در باب فرهنگ ایرانی مطالبی نوشته‌اند، از همان اعصار قدیم به صورت «داستان‌های ایرانیان» یا «تواریخ ایرانیان» در فرهنگ ایرانی حضور داشته است. و اما ببینیم که منظور از حماسه ملی چیست و تعریفی که از آن در دست داریم کدامست.

اقوامی که صحراگرد نیستند، معمولاً منطقه‌ای را از نظر تاریخی و جغرافیایی ملک مطلق خودشان تصور می‌کنند. حماسه‌های ملی روایاتی هستند که برای توجیه تعلق یک منطقه به قومی که ممکن است تصادفاً در آن منطقه ساکن شده باشند، یا آن منطقه را به جنگ یا از طریق دیگری به دست آورده باشند، ساخته شده‌اند و آن قوم را به آن منطقه پیوند زده‌اند. در روایت حماسه‌های ملی، مفهوم جغرافیایی «زمین» باید یک بعد عاطفی پیدا کند و به مفهوم «زادبوم» یا «میهن» تبدیل گردد و به عبارت دیگر، «فضای جغرافیایی» باید به «فضای قومی» تحول یابد (Smith 1999:156-57)؛ بنابراین حماسه‌هایی را که داستان جنگ‌ها و جانفشانی‌های یک قوم و پهلوانان آن قوم را برای حفظ سرزمین آن قوم از حملات بیگانگان یا از آسیب دشمنان اساطیری بیان می‌کنند، حماسه ملی می‌نامیم. چهار پیش‌شرط برای خلق حماسه ملی لازم است:

۱. مثلاً در چاپ افسستی که مرحوم افشار از دوره مجله کاوه انتشار داد این عبارت در صص ۲۸۲ و ۳۳۹، زیرنویس شماره ۳ آمده است. این نکته را نیز مرهون تذکر آقای دکتر ارحام مرادی هستیم.

۱. ادیبی استاد که بتواند نیازهای جامعه را در قالب یک داستان بلند در یک زمان مشخص تاریخی بیان کند؛

۲. مواد باستانی آن داستان حماسی در فرهنگ آن جامعه موجود باشد؛

۳. یک طبقه خواص یا ادبایی که بتواند این داستان‌های حماسی را مورد استفاده و تأویل قرار دهد؛

۴. فعالیت‌های این طبقه ادبا در انتقال سنن داستانی فرهنگ خود از یک فضای فولکلوریک یا عوامانه به فضای کاملاً متفاوت ادب رسمی خواص، موفقیت‌آمیز باشد و حاصل کار از نظر فرهنگی مقبولیت پیدا کند (Honko 1996:30-31).

طبیعی است که حماسه‌های مردمی و عامیانه وقتی به دست طبقه ادبا می‌افتند، تحت تأثیر ذوق و دخالت این طبقه دچار دگرگونی و تأویلات ادبی می‌گردند و آنچه که ازین فعل و انفعال حاصل می‌شود، روایتیست که ادبی شده و مطابق با سلیقه ادبای جامعه، از صورت شفاهی و عامیانه خودش خارج شده است؛ بنابراین لحظه تولد حماسه ملی را باید در پذیرش سنن شفاهی پهلوانی تاریخی توسط طبقه خواص و ادبای جامعه قرار داد؛ یعنی طبقه خواص اولاً باید مجموعه‌ای از داستان‌های پهلوانی فرهنگ خودشان را بپذیرند و آن‌ها را نه از مطالب عوامانه بلکه از داستان‌هایی که دارای ارزش و شأن ادبی هستند، به‌شمار آورند. ثانیاً این طبقه باید به دستکاری داستان‌ها و تبدیل آن‌ها از صورت عامیانه به صورت ادبی و رسمی همت بگذارند تا یک روایت ادیبانه و قابل قبول خواص ازین مجموعه به وجود آید. طبعاً طی چنین تغییر و تبدیلی اختلافات موجود در میان صورت ادبی این داستان‌ها با روایت شفاهی آن‌ها نیز افزایش خواهد یافت و تدوین ادبی حماسه از روایت شفاهی آن کاملاً متمایز خواهد گشت. بدون این تغییر و تحول، ایجاد حماسه ملی ممکن نیست. پس در اثر انتقال حماسه از حاشیه جامعه رسمی (فرهنگ عوام) به مرکز آن جامعه (فرهنگ خواص) که معمولاً قدرت سیاسی هم در آن مرکز قرار دارد، روایت حماسی از صورت «محلی» به صورت «ملی» استحاله پیدا می‌کند (Honko، همان). تأکید می‌کنم که پس ازین تغییر و تحولات، جامعه باید حماسه‌ای را که از فعالیت‌های خواص زاده شده، قبول کند و آن را به‌مثابه روایتی که حامل هویت فرهنگی و

On Heroes, Her...

August W. Schlegel

حماسه ملی به شمار

در زبان فارسی هم مثل

ترجمه تحت اللفظی صورت

از آلمانی ترجمه و به صورت

در باره شعرای قدیم ایران در

فرمایند که ادعای من این

«حماسه ملی»؛ زیرا مفهوم

ت ادبیات کلاسیک خودمان

سته‌اند، از همان اعصار قدیم

انی حضور داشته است. و اما

داریم کدامست.

خی و جغرافیایی ملک مطلق

ی توجیه تعلق یک منطقه به

یا آن منطقه را به جنگ یا از

به آن منطقه پیوند زده‌اند. در

عاطفی پیدا کند و به مفهوم

یایی» باید به «فضای قومی»

را که داستان جنگ‌ها و

ن قوم از حملات بیگانگان یا از

چهار پیش شرط برای خلق

مارت در صص ۲۸۲ و ۳۳۹، زیرنویس

تم.

داستان واقعی آن جامعه است، بپذیرد. هونکو معتقد است که بدون طیّ این مراحل، ایجاد حماسه ملی مقدور نیست.

و اما به نظر نگارنده علاوه بر چهار پیش شرطی که گفتیم، سه پیش شرط دیگر هم برای ایجاد یک «حماسه ملی» لازم می آید. این سه پیش شرط اضافی عبارت اند از:

۱. وجود یک احساس خودآگاهی ملی که طبقه نخبگان تحت تأثیر آن احساس، به سوی توجه به سنن پهلوانی جامعه رانده شود؛

۲. وجود زبان و ادبیاتی که بتواند آن سنت حماسی تاریخی را در یک قالب ادبی حمل کند؛

۳. وجود سرزمینی که آن سنن پهلوانی وابستگی ملت را بدان سرزمین بیان و توجیه کند.

اگر آنچه که گفتیم صحیح باشد، می توان ایجاد حماسه ملی را نوعی ملی گردانی (*nationalization*) روایات محلی پهلوانی تاریخی دانست. دخالت طبقه ادبای جامعه به مجموعه داستان های محلی حماسی که در نقاط مختلف آن جامعه به صورت پراکنده موجود است، انسجام می بخشد و این داستان ها را در یک روایت منسجم ادبی و ملی عرضه می کند. سپس محصول کار طبقه ادبا مورد قبول آحاد ملت قرار می گیرد و آن ملت این روایت جدید ادبی را در مقام داستان حقیقی و تاریخ قومی خودش می پذیرد. بعد از اتمام این فرایند، در صورت اشاعه سواد و وسایل ارتباط جمعی در میان آن قوم، این روایت ادبی پخش می شود، عمومیت پیدا می کند و آخر الامر در کسوت یک حماسه ملی و ادبی تجلی می نماید. طبیعیست که چنین فرایندی جنبه های بسیار مهم سیاسی دارد. به همین خاطر هونکو معتقد است که فرایند آفرینش حماسه ملی را نمی توان یک پروسه ادبی صرف پنداشت زیرا چنین فعالیتی اساساً یک فعالیت سیاسی است.^۱

بنابراین اگر مفهوم حماسه ملی را، چنانکه بسیاری از روشنفکران چپگرای خودمان می پندارند، محصول خلاقیت عوام مردم بگیریم به دشواری های بسیاری برمی خوریم؛ زیرا چنانکه گفتیم وجود حماسه ملی مرهون فعالیت های خواص، یعنی طبقه ادباییست که معمولاً به طبقه حاکمه وابسته، یا خودشان از آن طبقه اند. این ها هستند که روایات عامیانه را مطابق

1. "The creation of a national epic is not a poetic but a political act" (Honko 1996:29).

یک الگوی مقبول ادبی منظم و مرتب می‌کنند و روایت برساخته ایشان در میان ملتشان مقبولیت می‌یابد و به داستان قومی یا سرود تکوین آن ملت تبدیل می‌شود.

پیش از ادامه مطلب باید خاطر خوانندگان محترم را به دو مطلب مهم متوجه سازم: اولاً، چنانکه پیش ازین گفتیم، درین بررسی، حماسه‌های کلاسیک غربی یعنی آثار همر یا ویرجیل و اووید و امثالهم مطمح نظر ما نیستند بلکه منظور ما حماسه‌هاییست که با هویت ملی کشورهای مدرن اروپایی گره خورده‌اند و این ملل آن‌ها را حماسه ملی خودشان به حساب می‌آورند؛ ثانیاً، درین نوشته منظور من بررسی مقوله «ناسیونالیسم» نیست و حرفی هم ندارم که ناسیونالیسم به معنی امروزی خودش، پدیده‌ایست که ساخته و پرداخته دوران مدرن و تحولات تاریخی اروپای قرن هجده و نوزده است. سروکار ما درین مقاله بیشتر با مبحث «خودآگاهی ملی» است که با ناسیونالیسم مرتبط هست، اما با آن بسیار فرق دارد؛ به عبارت دیگر، سخن ما درباره یک مفهوم کلی است که مصادیق متعددی دارد و یکی از آن مصادیق نوع مدرن و اروپایی خودآگاهیست که با «ناسیونالیسم مدرن» هم مرتبط است.

گفتیم که کاربرد عبارت حماسه ملی در السنه اروپایی سابقه چندانی ندارد و این عبارت در قرن نوزدهم میلادی شیوع یافت؛ اما بر سبیل حاشیه باید متذکر شوم که اطلاق عنوان حماسه ملی، حتی بر دو حماسه بزرگ هندی، یعنی مهابهاراتا و رامایانا نیز قدمتی ندارد. این دو داستان بزرگ در قدیم‌الایام و در متون کلاسیک هندی هیچ‌گاه حماسه ملی هندوستان خوانده نشده‌اند و اطلاق این عنوان بر آن‌ها نیز جدید است (Brokington 2000: 208-209). و اما علت این که نمی‌توان مهابهاراتا و رامایانا را حماسه ملی هند خواند، این است که تنوع السنه و فرهنگ‌های هندی که هرکدام روایات مخصوص خودشان را از این حماسه‌ها دارند، بیان این‌ها را در قالب یک زبان معیار ادبی غیرممکن کرده و در نتیجه، «ملی» شدن آن‌ها نیز از نظر فرهنگی تاریخی غیرممکن شده است. به قول بندیکت آندرسن (Benedict Anderson 1936-2015) هند در ابداع یک زبان ملی که عموماً مورد قبول باشد، موفق نبوده است و چندین قرن است که دو زبان مستعمراتی فارسی و انگلیسی، زبان دولت و طبقه حاکمه هند بوده‌اند (Anderson 2001: 41). بنابراین، با این که در حضور پررنگ و مستمر حماسه‌های بزرگ هندی در فرهنگ هندوستان حرفی نیست، جنبه‌های مذهبی، معنوی، دراماتیک و آئینی این دو داستان، همیشه بر

ایجاد

ایجاد

به‌سوی

ک قالب ادبی حمل کند؛

زمین بیان و توجیه کند.

ملی را نوعی ملی‌گردانی

ت طبقه ادبای جامعه به

به به صورت پراکنده موجود

ادبی و ملی عرضه می‌کند.

ملت این روایت جدید ادبی

اتمام این فرایند، در صورت

بی پخش می‌شود، عمومیت

نماید. طبیعیت که چنین

نکو معتقد است که فرایند

یرا چنین فعالیتی اساساً یک

شنفکران چپ‌گرای خودمان

ی بسیاری برمی‌خوریم؛ زیرا

ی طبقه ادباییست که معمولاً

د که روایات عامیانه را مطابق

جنبه‌های حماسی آن‌ها تفوق داشته است (Talbot 2000: 12, 60, 75-85) و حتی پایه‌گذاران استقلال هند هم نتوانستند که زبان واحدی را در آن کشور به‌مثابه یک زبان ملی مستقر کنند و بعد از استقلال هندوستان، علی‌رغم کوشش آن‌ها در حذف زبان انگلیسی از دواوین و ادارات هند، این کار انجام نگرفت و هند سه‌زبانه باقی ماند؛ یعنی سیستم تعلیماتی هندوستان، در ایالات مختلف آن کشور، اساساً سه‌زبانه است و زبان انگلیسی هنوز در عرض زبان هندی و همراه با یک زبان محلی تدریس می‌شود (Gat and Jakobson 2013: 303-307)؛ بنابراین، برخلاف شاهنامه که به زبانی سروده شده که بیش از هزار سال است که زبان معیار ادبی و پشتوانه هویت ملی ایران^۱ به شمار می‌رود و مورد استفاده و قبول تمام ملت ایران، اعم از ترک و کرد و غیره است، مهابهاراتا و رامایانا در هندوستان دارای روایات محلی مختلفی هستند و در یک زبان واحد یا ملی که هر هندویی از آن استفاده تواند کرد، موجود نیستند. صورت کلاسیک آن‌ها نیز به زبان سانسکریت است که زبانیست مرده و به طبقه خواص (و شاید بتوان گفت، خواص خواص) منحصر است.

و اما بازگردیم بر سر سخن خودمان یعنی این مطلب که اولاً با توجه به پیش‌شرط‌هایی که در مورد ایجاد یک حماسه ملی ذکر کردیم، آیا می‌توان حماسه‌های معروف اروپایی، مخصوصاً سرود رولان را حماسه ملی دانست یا نه؟ ثانیاً چون در تاریخ ادبیات‌های غربی آثاری از قبیل سرود رولان معمولاً حماسه ملی خوانده می‌شوند، اطلاق این عنوان به آن آثار عموماً و بر سرود رولان خصوصاً، کی و در چه دورانی آغاز شده است؟ و آیا مقام سرود رولان در ادب و فرهنگ فرانسه در قیاس با مقام و اهمیت شاهنامه در فرهنگ ایرانی، چنان است که اطلاق عنوان حماسه ملی را بر آن متن توجیه کند یا نه؟

گفتیم که یکی از پیش‌شرط‌های وجود حماسه ملی، یک زبان و ادبیات مکتوب ملی است. وجود زبان و ادبیات ملی فارسی از هزار سال پیش تاکنون نیازی به اثبات ندارد زیرا متون پایه این زبان در دست هستند؛ اما زبان و ادبیات فرانسه داستان دیگری دارد.

۱. در مورد مفاهیم ایران و ایرانی و هویت ملی ایرانیان نگاه کنید به Gnoli 1989, Frye 1993؛ اما درین مختصر قصد ما ورود به آن مطالب نیست.

پیش ازین که رومی‌ها در دو سده اول میلادی سرزمین گالیان (Gauls) یعنی منطقه‌ای را که امروز فرانسه خوانده می‌شود فتح کنند، ساکنان آن سامان به یکی از السنه سلتیک (Celtic) سخن می‌گفتند. بعد از استیلای رومیان، به تدریج زبان لاتینی که در میان سربازان رومی، تاجران و دیوانیان آن مملکت شایع بود، زبان بومیان منطقه را برانداخت؛ البته این لاتینی که در میان سربازان و دیگر رومیان ساکن در سرزمین گالیان شایع بود، نباید با لاتین ادبی طبقه ادبا و نجبای روم باستان اشتباه کرد. این زبان، نوع عامیانه زبان لاتین ادبی بود؛ درعین حال زبان گالی یا سلتیک هم به کلی از بین نرفت بلکه مفرداتش بر آن لاتین عامیانه تأثیر عمیقی نهاد و ازین اختلاط، زبانی که می‌توان آن را فرانسه باستان خواند، به وجود آمد. اما این که دقیقاً از چه زمانی لاتینی عامیانه (یا زبانی که در انگلیسی به آن *Vulgar Latin* می‌گویند) به فرانسه باستان (*Old French*) تبدیل شده، اختلاف نظر بسیارست (Ayres-Bennett 1996: 8).

مورخ فرانسوی قرن شانزدهم میلادی، ایتین پاسکیه (Étienne Pasquier 1529-1615) که دوران حیاتش با حکومت صفویان در ایران مقارن است، در زمانی می‌زیسته که زبان‌های متعدد دیوانی که در دربارهای اشراف فرانسه شایع بوده‌اند، کم‌کم و با دخالت دولت مرکزی جای خود را به زبان دیوانی مورد استفاده در مرکز داده بوده است. پاسکیه در باب این تغییر و تبدیلات و ظهور یک زبان دیوانی واحد در فرانسه می‌نویسد:

پیش ازین ما یک زبان واحد درباری که ادبا قلم بدان زبان بگردانند نداشتیم و با این که سلاطین ما بر دیگر پادشاهان برتری داشتند، مملکت ما پاره پاره بود و هر استانی درباری داشت. ... و نتیجتاً اصحاب قلم به زبان شایع در دربار مخدوم خودشان می‌نوشتند. [یعنی] پیکاردی‌ها به [زبان] پیکاردی، شامپانی‌ها به [زبان] شامپانی، پرووانسالی‌ها به [زبان] پروانسال [و غیره]. اما امروزه وضع دیگر شده است. تمام این دوک‌ها و کنت‌های بزرگی که با تاج و تخت بیعت کرده‌اند فقط به زبان دربار می‌نویسند، یعنی به همان زبانی که «زبان فرانسوی» نامیده می‌شود (Judt and Lacorne 2004: 6).

در زمان فرانسوای یکم (François I, 1494-1547) در سال ۱۵۳۹، یعنی مقارن حکومت شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ قمری) در ایران، احکامی صادر شد تا بلکه زبان فرانسوی دیوانی، یعنی زبان دربار، قانوناً در مقام زبان رسمی و ملی کشور فرانسه تثبیت شود (Hirsch

پایه‌گذاران
مستقر کنند و
ادارات
تعلیماتی هندوستان، در
عرض زبان هندی و
(Gat and Yako)؛ بنابراین،
است که زبان معیار ادبی و
ملت ایران، اعم از ترک و
مختلفی هستند و در یک
نویسند. صورت کلاسیک
خواص (و شاید بتوان گفت،

توجه به پیش شرط‌هایی که در
معروف اروپایی، مخصوصاً
بیات‌های غربی آثاری از قبیل
و آن به آثار عموماً و بر سرود
سرود رولان در ادب و فرهنگ
چنان است که اطلاق عنوان

ان و ادبیات مکتوب ملی است.
ی به اثبات ندارد زیرا متون پایه
ری دارد.

Gnoli 1989, Frye؛ اما درین مختصر

1988:77) و تمام اسناد و فرامین رسمی به آن زبان صادر گردد؛ اما این آغاز کار بود. زبان‌شناس فرانسوی، فردینان برونو (Ferdinand Brunot 1860-1938) در کتاب تاریخ زبان فرانسوی از آغاز تا ۱۹۰۰ (*Histoire de la langue française des origines a 1900*) می‌نویسد که از زمان صدور این حکم، زبان فرانسوی دربار بر لهجات و السنهٔ محلی مغلوب و خوار شده، حاکم گشت؛ اما تثبیت این حکومت کار آسانی نبود و به تدریج پیش می‌رفت تا بالاخره فرایند ایجاد یک زبان معیار برای کشور فرانسه از حدود سال ۱۶۳۵ میلادی (۱۰۴۵ ه.ق) با جدّیت آغاز شد. درین سال به فرمان لوئی سیزدهم (حک ۱۶۱۰-۱۶۴۳ میلادی، ۱۰۱۸-۱۰۵۲ ه.ق) آکادمی فرانسه موظف شد که برای زبان فرانسوی قواعدی وضع کند و زبان معیار را از نظر دستوری و کاربردی تثبیت سازد. با ظهور قرن هجدهم میلادی و تضعیف تدریجی قدرت دولت مرکزی، وضع زبان در فرانسه بدین صورت بود که زبان فرانسهٔ معیار در طبقات بالای جامعه شیوع داشت و طبقات دیگر، حتی اگر با فرانسهٔ معیار آشنایی داشتند، بیشتر به زبان محلی خودشان سخن می‌گفتند. بعد از انقلاب فرانسه، در سال ۱۷۹۰ میلادی (۱۲۰۵ قمری) یکی از آبای کلیسا به نام Abbe Grégoire مأمور شد که برآوردی از وضع زبان‌ها و لهجات موجود در فرانسه به عمل آورد. نتیجهٔ ممیزی او این بود که از حدود بیست و پنج میلیون نفر جمعیت فرانسه تنها سه میلیون قادرند که به‌روانی به زبان فرانسوی صحبت کنند و قریب شش میلیون نفر از فرانسویانی که ساکن جنوب کشور هستند با زبان رسمی کشور هیچ آشنایی ندارند. یکی از سیاستمداران و انقلابیون فرانسوی به نام برتران بر (Bertrand Barère 1755-1841) در بیانیه‌ای که در ژانویه ۱۷۹۴ میلادی (۱۲۰۸ قمری) صادر کرد، نوشت که زبان فرانسه باید تنها زبان رسمی فرانسه باشد تا بلکه به تنوع السنهٔ محلی در سطح مملکت خاتمه داده شود؛ بنابراین تا آن تاریخ، که مقارن حکومت آغامحمدخان قاجار در ایران است، زبان فرانسوی هنوز به زبان معیار آن سرزمین تبدیل نشده بوده. در سال ۱۸۸۰ میلادی (۱۲۹۸ قمری) تحصیلات ابتدایی در فرانسه رایگان و اجباری شد و نظارت دولت مرکزی بر زبانی که در مدارس تدریس می‌شد، ازدیاد یافت؛ در نتیجه قدم بلندی در راستای نیل به یک زبان معیار ملی برداشته شد و اوضاع چنان تغییر یافت که به قول بندیک اندرسن، السنه‌ای که در عرض زبان فرانسوی رسمی در آن کشور به کار می‌رفتند، در اثر ازدیاد نظارت دولت مرکزی بر فرایند تعلیم و تربیت، به حاشیه رانده شدند

(Anderson 2001:40). اما این که رسماً به حاشیه رانده زبان‌ها تا اوایل قرن بیستم به (۱۳۰۸ شمسی)، یعنی در فاصله ابتدایی در فرانسه صورت گرفت در آن مناطق یک زبان محلی بودند که به‌روانی به آن گویا Breton-Watson 1977:42-49 (Breton)، باسک (Basque)، (Corsican)، لهجهٔ آلزاسی زبان در فرانسه متداول بوده‌اند. واف دوم جهانی صورت گرفت؛ فرانسویان قادر به تکلم به (103; Weber 1976:67-94) بر سبیل حاشیه‌روی متذکر اروپایی، من جمله زبان فرانسوی شاهنامه‌ای داریم که به زبان فرانسوی را دارند که به السنهٔ ملی کشور با تاریخ تکامل السنهٔ اروپایی فرانسه، آلمانی‌ها به آلمانی می‌کنند و نقشهٔ زبان‌شناسی دارد؛ اما در قرن هجدهم قارهٔ کشور به کار می‌رفت و این که طبقهٔ اجتماعی و زمینهٔ ارتباط در عرض زبان‌های مهم و

(Anderson 2001: 40). اما السنه و لهجات محلی در فرانسه یکباره ناپدید نشدند بلکه علی‌رغم این که رسماً به حاشیه رانده شده و صورت کتبی خودشان را از دست داده بودند، برخی ازین زبان‌ها تا اوایل قرن بیستم به کار می‌رفتند. طبق یک مطالعه آماری که در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۸ شمسی)، یعنی در فاصله جنگ اول و دوم جهانی در مورد ۴۸۶ نفر از معلمان مدارس ابتدایی در فرانسه صورت گرفت، هشتادوپنج درصد این معلمان در مناطقی تدریس می‌کردند که در آن مناطق یک زبان محلی هنوز مورد استفاده بود، و قریب چهل‌وشش درصد ایشان قادر بودند که به‌روانی به آن گویش محلی سخن بگویند (Judt and Lacorne 2004: 6-7; cf. Seton-Watson 1977: 42-49). ازین گذشته، می‌دانیم که تا سال ۱۹۷۶ میلادی السنه پرتون (Breton)، باسک (Basque)، کاتالان (Catalan)، اُکسیتان (Occitan)، کورسیکایی (Corsican)، لهجه آلزاسی زبان آلمانی، و نوعی از زبان هلندی که فلمیش (Flemish) نام دارد، در فرانسه متداول بوده‌اند. واقعیت این است که تثبیت نهایی زبان فرانسوی معیار، بعد از جنگ دوم جهانی صورت گرفت؛ زیرا تا اواخر قرن نوزدهم میلادی، هنوز تعداد قابل‌توجهی از فرانسویان قادر به تکلم به زبانی که عرفاً زبان فرانسوی معیار خوانده می‌شود، نبودند (Ayres-Bennett 1996: 7-14; cf. Hastings 1997: 103; Weber 1976: 67-94).

بر سبیل حاشیه‌روی متذکر می‌شوم که در ایران ما، فقط اهل فن از کم‌وکیف تکامل السنه اروپایی، من جمله زبان فرانسوی مطلع‌اند. بیشتر دانشجویان ما گمان می‌کنند همان‌طور که ما شاهنامه‌ای داریم که به زبان فارسی ادبی سروده شده، اروپاییان هم حماسه‌های ملی خودشان را دارند که به السنه ملی کشورهای مختلف اروپایی تألیف شده‌اند؛ اما تاریخ تکامل زبان در ایران با تاریخ تکامل السنه اروپایی به‌کلی فرق دارد. بله، شکی نیست که امروزه در اروپا فرانسوی‌ها به فرانسه، آلمانی‌ها به آلمانی و ایتالیایی‌ها و دیگر ملل هرکدام به زبان ملی خودشان صحبت می‌کنند و نقشه زبان‌شناسی آن سامان کمابیش با نقشه سیاسی و مرزهای ملی هماهنگی دارد؛ اما در قرن هجدهم قاره اروپا از نظر زبانی، نقشه دیگری داشت. چندین زبان در داخل هر کشور به کار می‌رفت و این که چه گروهی در آن کشور به چه زبانی سخن می‌گوید بیشتر معلول طبقه اجتماعی و زمینه ارتباطی (اعم از مکالمه یا کتابت) بود. لهجه‌ها و السنه محلی مختلفی در عرض زبان‌های مهم و مورد استفاده در دولت مرکزی، در ایالات شایع بودند و بیشتر مردم

زبان‌شناس
فرانسوی از
می‌تواند که از زمان
حاکم گشت؛
ایجاد یک زبان
جذبت آغاز شد. درین
آکادمی فرانسه
از نظر دستوری و کاربردی
دولت مرکزی، وضع زبان
جامعه شیوع داشت و طبقات
خودشان سخن می‌گفتند.
از آبای کلیسا به نام Abbe
در فرانسه به عمل آورد. نتیجه
سنه تنها سه‌میلیون قادرند که
فرانسویانی که ساکن جنوب
از سیاستمداران و انقلابیون
بیانیه‌ای که در ژانویه ۱۷۹۴
نشان زبان رسمی فرانسه باشد تا
بنابراین تا آن تاریخ، که مقارن
به زبان معیار آن سرزمین تبدیل
ت ابتدایی در فرانسه رایگان و
رئیس می‌شد، ازدیاد یافت؛ در
ه شد و اوضاع چنان تغییر یافت
سوی رسمی در آن کشور به کار
و تربیت، به حاشیه رانده شدند

زبان رسمی کشور را نمی‌دانستند و به‌خوبی نمی‌فهمیدند. در بعضی موارد، حتی در کشور واحد نیز زبان‌های مختلفی در دربار، یا نهادهای دینی، یا تعلیم و تربیت به کار می‌رفتند؛ مثلاً در کشور آلمان (اگر بتوان آلمان قرن هجدهم را یک کشور خواند) در ایالاتی که بر مذهب پروتستان بودند، زبان تعلیمات مذهبی و مدارس ابتدایی آلمانی بود، اما در مدارس متوسطه بیشتر زبان لاتین به کار می‌رفت. زبان دربار و فرهنگ آلمان، زبان فرانسوی بود زیرا فردریک کبیر (Frederick II 1712-1786)، امپراطور پروس که بر آلمان حاکم بود، از زبان آلمانی نفرت داشت و دستور داده بود که حتی آکادمی برلین مشروح مذاکرات خود را به زبان فرانسوی چاپ کند. با این که زبان فرانسه معیار درین ایام زبان فرهنگ و طبقه خواص قاره اروپا بود، چنان که قبلاً گفتیم، بسیاری از مردم عادی کشور فرانسه از فهمیدن یا صحبت کردن به این زبان عاجز بودند و زبان مادریشان چیز دیگری (از قبیل زبان برتونی، بسک، فلامانی، آلمانی، یا اکسیتانی) بود (Thiesse 2007: 18-19).

دانشجویان ما باید متوجه باشند که زبان فارسی ادبی واقعاً «تافته جدا بافته» است و نه فقط زبان فرانسوی، بلکه تمام زبان‌های اروپایی در قیاس با زبان فارسی بسیار دیر در قالب «السنه ملی» تجلی کردند. اکثر زبان‌هایی که امروزه در اروپا به‌مثابه «زبان ملی» به کار می‌روند، در قرن نوزدهم هنوز پا نگرفته بودند. سیر تکاملی این زبان‌ها این بود که در اکثر کشورهای اروپایی، طبقه خواص آن کشورها یکی از لهجات محلی را انتخاب کردند و آن را برکشیدند و به‌تدریج به مقام «زبان ملی» رساندند؛ به عبارت دیگر، اختراع ملل اروپایی در قرن نوزدهم میلادی که محصول اشاعه ایدئولوژی ناسیونالیسم مدرن در آن سامان بود، به اختراع یک زبان ملی برای هرکدام از این ملل جدیدالاحداث انجامید. به قول مورخ انگلیسی‌الاصل آمریکایی، تونی جات (Toni Judt 1948-2010)، قضیه این نبود که بگویند فلان ملت به این دلیل موجود است که دارای زبان و ادبیات خودش است؛ آنچه مطرح بود این بود که «فلان ملت موجودست، بنابراین باید زبانی برایش دست و پا کرد» (Judt and Lacorne 2004: 4)؛ با توجه به این که زبان و ادب ملی از پیش شرط‌های بروز حماسه ملی است، وقتی اروپاییان از حماسه‌های «ملی» خودشان سخن می‌گویند، باید پرسید مللی که تا قرن هجده و نوزده هنوز یک زبان ادبی معیار نداشته‌اند، چطور حماسه ملی پیدا کرده‌اند، و این حماسه‌های «ملی» اروپایی به کدام زبان بوده‌اند؟

پیش از تسلط ایدئولوژی زبان یا ادبیات خاصی نداشت به چه فرهنگ یا ملیتی تعلق معیارهای آن مفهوم کلی، با معنی متونی که به لاتین و یونان می‌نگریستند. به هم (Chaucer 1340-1400) که اولی به انگلیز تفاوت در ملیت، با هم شباهت محتوای آثار نویسندگان انگلیزی است. یکی از علل این قضیه زبان طبقه‌بندی نشده بود. کلاسیک، از قبیل هومر و ویرژیل آرژانتینی، خورخه لوئیس بورخس ادبیات کلاسیک اروپایی، تعریف همیشه یک وحدت و کلیت به گرفت معلول چند تغییر اساسی نوزدهم (در حدود ۱۸۴۰) در دموکراتیک سال‌های ۱۷۷۶ صنعتی، ظهور مکتب رومانتیک تأثیرات بنیادینی بر جامعه اروپا ملت را که بیشتر به‌مثابه یک دوران‌های صعود و نزول دارد

پیش از تسلط ایدئولوژی ناسیونالیسم، ادبیات یک مفهوم کلی محسوب می‌شد و ربطی به زبان یا ادبیات خاصی نداشت و حتی دیدگاه‌های نویسندگان قدیم اروپایی، صرف‌نظر از این که به چه فرهنگ یا ملیتی تعلق دارند و آثارشان را به کدام زبان می‌نویسند، به‌علت پیروی از معیارهای آن مفهوم کلی، با هم مشابه بود؛ زیرا این نویسندگان همه در دامن ادبیات کلاسیک، یعنی متونی که به لاتین و یونانی نوشته شده بود، پرورده شده بودند و از منظر آن ادبیات به جهان می‌نگریستند. به همین خاطر محتوای آثار نویسنده انگلیسی، جفری چاوسر (Geoffrey Chaucer 1340-1400) و نویسنده ایتالیایی، بوکاچیو (Giovanni Boccaccio 1313-1375) که اولی به انگلیسی میانه و دومی به زبان فلورانسی می‌نوشته است، علی‌رغم تفاوت در ملیت، با هم شباهت دارند؛ درحالی‌که تفاوت میان محتوای آثار این دو نویسنده با محتوای آثار نویسندگان انگلیسی یا ایتالیایی قرن نوزدهم که هموطنان این دو بوده‌اند، بسیار است. یکی از علل این قضیه این است که تا قرن نوزدهم میلادی، ادبیات اروپایی هنوز بر اساس زبان طبقه‌بندی نشده بود. آثار معتبر و معیار ادب اروپایی همان کتب نویسندگان بزرگ کلاسیک، از قبیل هومر و ویرژیل و امثالهما محسوب می‌شد. با توجه به این موضوع، ادیب بزرگ آرژانتینی، خورخه لوئیس بورخس (Jorge Luis Borges 1899-1986) می‌نویسد که از دیدگاه ادبیات کلاسیک اروپایی، تعدد اقوام و ازمه [به‌معنی ادوار] یک مقوله ثانویست و ادبیات همیشه یک وحدت و کلیت به شمار می‌رود.^۱ اما دیدگاه جدیدی که جای نقطه‌نظر کلاسیک را گرفت معلول چند تغییر اساسی بود که میان اواخر قرن هجدهم (از حدود ۱۷۶۰) و نیمه قرن نوزدهم (در حدود ۱۸۴۰) در جامعه اروپایی پدیدار شد. این تغییرات عبارت بودند از انقلابات دموکراتیک سال‌های ۱۷۷۶ الی ۱۷۸۹ و پایان سلطه نظام‌های حکومتی قدیمی، انقلاب صنعتی، ظهور مکتب رومانتیسم و بروز نقد تطبیقی و مکتب تاریخ‌گرایی. این دو فقره اخیر تأثیرات بنیادینی بر جامعه اروپایی نهاد؛ زیرا مثلاً تاریخ‌گرایی (historicism) بررسی گذشته ملت را که بیشتر به‌مثابه یک مثل یا داستان فلسفی و اندرزی تأویل می‌شد، به داستان ملی که دوران‌های صعود و نزول دارد، تبدیل کرد. در نتیجه این تحولات نوعی تسلسل و تداوم میان

۱. "Para el concepto clásico, la pluralidad de los hombres y de los tiempos es accesorio, la literatura es siempre una sola" (Borges 1974, p. 219).

موارد، حتی در کشور واحد به کار می‌رفتند؛ مثلاً در در ایالاتی که بر مذهب د، اما در مدارس متوسطه فرانسوی بود زیرا فردریک م بود، از زبان آلمانی نفرت بود را به زبان فرانسوی چاپ اص قاره اروپا بود، چنان که بت کردن به این زبان عاجز مانی، آلمانی، یا اکسیتانی) به جدا بافته» است و نه فقط بسیار دیر در قالب «السنة ملی» به کار می‌روند، در قرن در اکثر کشورهای اروپایی، آن را برکشیدند و به تدریج به در قرن نوزدهم میلادی که اختراع یک زبان ملی برای الاصل آمریکایی، تونی جات به این دلیل موجود است که لان ملت موجودست، بنابراین با توجه به این که زبان و ادب حماسه‌های «ملی» خودشان ک زبان ادبی معیار نداشته‌اند، به کدام زبان بوده‌اند؟

گذشته و حال ایجاد شد و تاریخ از آن قالب غیرمنسجم و گسسته اندرزی به درآمد و به یک روایت منسجم ملی که بر فرایند تکامل ملت متمرکز است و داستان ملت را از یک آغاز بدوی تا رسیدن به جوامع مدرن دنبال می‌کند، تبدیل شد. به عبارت دیگر، تاریخ از یک مقوله اندرزی - فلسفی به روایت سرگذشت ملی متحول گشت (Leerssen 2008: 18-21)؛ مثلاً در فرانسه میان سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۸۷۹، یعنی فقط در عرض سه سال، ۲۵۰ کرسی دانشگاهی برای تدریس فیلولوژی و تاریخ ایجاد شد. مجموعه این تحولات، ابداع چیزی به نام «تاریخ مدرن علمی» را ممکن کرد و به‌وسیله این «تاریخ مدرن علمی» سوابق فرهنگی، ادبی و قدمت کشور فرانسه و زبان فرانسوی در مقام یک زبان ملی در اذهان مردم آن سامان تثبیت گشت. همین فرایند در دیگر کشورهای اروپایی هم جریان داشت و عاقبت به اختراع سوابق تاریخی مفصلی برای زبان و فرهنگ این کشورها انجامید. در سراسر اروپا، ملتهایی اختراع شدند و این ملتها باید تاریخ و داستان و هویتی داشته باشند. یکی از عناصر بسیار مهم در ایجاد هویت‌های ملی اروپایی، از قرن نوزدهم تا به حال این بوده است که ادبیاتی به‌مثابه یک میراث ادبی و ملی برای ملل اروپایی ساخته شود. کاری که برای ساختن ادبیات ملی صورت گرفت این بود که روشنفکران اروپایی با حمایت دولت مرکزی پایه‌گذاران ادبیات خودشان را «کشف» کردند. یعنی این‌ها «اولین» نویسندگان و متون «ملی» خودشان را در ادبیات قرون وسطای اروپایی شناسایی کردند و به هر نحوی که بود، روی آن دست نهادند و آن متن را به نام ملت صادره کردند. به کمک زبان‌شناسی مدرن بود که آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها و اسلاوهای اروپایی توانستند ادعا کنند که زبان و تاریخشان به قرن هشت و نه و یازده میلادی می‌گردد؛ به عبارت دیگر، ناسیونالیست‌های اروپایی به کمک علم فیلولوژی توانستند که سابقه تاریخی زبان و فرهنگ خودشان را در تاریخ عقب‌تر و عقب‌تر ببرند و به دوران سقوط امپراطوری روم و تسلط بربرهایی که آن را منقرض کردند، برسانند و درعین حال برایش توجیهات «علمی» (scientific) دست‌وپا کنند (Geary 19: 29-47; Gaunt 2003: 15-17, 2002). البته در اروپا این کار بسیار به‌سختی صورت گرفت زیرا چنانکه گفتیم، ملل اروپایی بسیار دیر دارای یک زبان معیار ادبی شدند و آنچه که در بطون متون قدیمی ایشان موجود بود، برخلاف محتوای متون کلاسیک فارسی، به زبانی نبود که تمام آحاد ملت با آن آشنا باشند یا آن را زبان ملی و ادبی خودشان بدانند.

اگر وضع فرانسه (و دیگر مقایسه کنیم، می‌بینیم که تفاسیست که «برتری» زبان فارسی‌شناسی نوین آشنایی دارند، مظاهر اساساً کودکانه و بی‌ادبی معیار در ایران از قرن نظریه‌پردازان معاصر، وجود رابطه بسیار نزدیکی دارد.^۱ از فرانسوی، با زبان فارسی قابل‌سنجش قدیم ایران که به شهادت سراسر ایران آن روز، از مناطق به قول همو، «تقریباً زبان واحد» (کتاب پانزدهم، باب ۲، فقره زبان فارسی ادبی معیار متمرکز نظریه‌پرداز نامدار اروپایی ناسیونالیسم شرقی: آیا در میان اکنون می‌خواهم به یک اصلاً اروپایی است و می‌مفید فایده‌ای هست (linguistic nationalism) موروثی اروپایی [صورت (Herder 1744-1803 اعتقادی [این ناسیونال خودش که ویژگی‌های

۱. مثلاً نگاه کنید به (Anderson 2006: 67-82; Anderson 2007: 86-87).

اگر وضع فرانسه (و دیگر ممالک اروپایی) را از نظر وجود یک زبان معیار ادبی با اوضاع ایران مقایسه کنیم، می‌بینیم که تفاوت از زمین تا آسمان است. در بیان این مطالب اولاً قصد من این نیست که «برتری» زبان فارسی را بر السنه اروپایی نشان دهم زیرا کسانی که با مقدمات زبان شناسی نوین آشنایی دارند، می‌دانند که هیچ زبانی بر هیچ زبان دیگری برتری ندارد و این‌گونه اظهارات اساساً کودکانه و بی‌معنیست. بلکه قصدم بیان این مطلب است که وجود یک زبان ادبی معیار در ایران از قرن دهم میلادی کاملاً مستند است و می‌دانیم که به اجماع نظریه‌پردازان معاصر، وجود چنین زبانی با هویت ملی و فرهنگی همه‌گیر در میان یک ملت رابطه بسیار نزدیکی دارد.^۱ ازین جنبه محدود، هیچ‌کدام از زبان‌های اروپایی، من جمله زبان فرانسوی، با زبان فارسی قابل قیاس نیستند؛ ثانیاً درین مقاله من کاری به فارسی باستان یا السنه قدیم ایران که به شهادت نویسنده یونانی، استرابون (۶۳ یا ۶۴ ق.م - ۲۴ میلادی)، در سراسر ایران آن روز، از مناطق نزدیک بلخ و سغد الی فارس و ماد و سرزمین پارتیان قابل فهم و به قول همو، «تقریباً زبان واحدی [بوده] و در میان [انواع آن] اختلاف اندک» بوده است، ندارم (کتاب پانزدهم، باب ۲، فقره ۱، نگاه کنید به Strabo 1930:7:129, 141-142) و نظرم تنها بر زبان فارسی ادبی معیار متمرکز است.

نظریه‌پرداز نامدار اروپایی، بندیکت آندرسن در مقاله‌ای با عنوان «ناسیونالیسم غربی و ناسیونالیسم شرقی: آیا در میان این دو تفاوت واجد اهمیتی موجودست؟» می‌نویسد:

اکنون می‌خواهم به یک نوع دیگر از ناسیونالیسم بپردازم که به نظر من چنین می‌رسد که اصلاً اروپایی است و می‌خواهم این سؤال را مطرح کنم که آیا اطلاق عنوان «غربی» بدان هنوز مفید فایده‌ای هست؟ این نوع [ناسیونالیسم] را من ناسیونالیسم زبانی (linguistic nationalism) می‌نامم [و] ظهور آن در اوایل قرن نوزدهم در امپراطوری‌های موروثی اروپایی [صورت می‌بندد] و مبانی فلسفی آن در نظریات هردر (Johann Gottfried Herder 1744-1803) و روسو (Jean-Jacques Rousseau 1712-1778) ریشه دارند. اساس اعتقادی [این ناسیونالیسم] این بود که هر «ملت» واقعی با زبان و فرهنگ ادبی مخصوص خودش که ویژگی‌های برجسته آن ملت را بیان می‌کنند، از ملل دیگر متمایز می‌شود. بنابراین

۱. مثلاً نگاه کنید به (Hastings 1997:112-12, 180-181; Hirsch 1988:71-78, 226 n.1; Lerer 2007:86-) و (87, 156-457; Gellner 1983:27, 35-38; Hobsbawm 1990:51-63; Anderson 2006:67-82).

رزی به درآمد و به یک روایت از یک آغاز بدوی تا رسیدن یک مقوله اندرزی - فلسفی (Lévy)؛ مثلاً در فرانسه میان می دانشگاهی برای تدریس نام «تاریخ مدرن علمی» را ادبی و قدمت کشور فرانسه و بیست گشت. همین فرایند در تاریخی مفصلی برای زبان و دند و این ملت‌ها باید تاریخ و د هویت‌های ملی اروپایی، از میراث ادبی و ملی برای ملل گرفت این بود که روشنفکران «کشف» کردند. یعنی این‌ها مطالای اروپایی شناسایی کردند ملت مصادره کردند. به کمک اروپایی توانستند ادعا کنند که ببارت دیگر، ناسیونالیست‌های و فرهنگ خودشان را در تاریخ بط بربرهایی که آن را منقرض (scientific) دست‌وپا کنند (Geary) ر بسیار به‌سختی صورت گرفت ادبی شدند و آنچه که در بطون فارسی، به زبانی نبود که تمام نند.

کوشش‌های بسیاری در تألیف فرهنگ‌های لغت برای زبان‌های بسیاری که تا آن زمان لغتنامه نداشتند، [از قبیل] زبان‌های چکی، مجارستانی، اوکراینی، سربی، لهستانی، نوروژی و غیره، صورت گرفت. سنن [و ادبیات] شفاهی جمع‌آوری و تدوین و... منتشر شد. این تألیفات برای مبارزه با زبان‌های چیره‌امپراطوری... به کار گرفته شد (Anderson 2001: 40).

این نوع ناسیونالیسم زبانی که بندیکت آندرسن آن را اروپایی‌الاصل می‌داند، در وطن ما سابقه قدیم‌تری دارد. ابوالفتح عثمان‌بن‌الجئی (۳۲۰-۳۹۲ هجری، ۹۳۲-۱۰۰۲ میلادی) زبان‌شناس و نحوی نامدار و کاتب معروف عصر آل‌بویه، از علاقه‌ایرانیان به زبان خودشان سخن می‌گوید و می‌نویسد که ایشان شعرایی را که لغات عربی در اشعارشان به کار می‌بردند، می‌نکوهند.^۱ در نیمه اول قرن هشتم هجری سراینده تبریزی شهنشاها نامه (تألیف ۷۳۶ ق، ۱۳۳۶ م) عمداً از به کار بردن کلمات عربی پرهیز می‌کرده است و پرهیز او تداوم همین ناسیونالیسم زبانی را نشان می‌دهد^۲ و معلوم می‌دارد که از زمان ابن‌الجئی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) تا قرن هشتم که احمدی تبریزی کتاب خودش را نظم می‌کرده، این طرز تفکر در میان حداقل بعضی از اهل ادب، شایع بوده است؛ بنابراین، رأی بندیکت آندرسن مبنی بر اصل اروپایی «ناسیونالیسم زبانی» صحت ندارد.

قریب هزار سال پیش از این که در اکثر کشورهای اروپایی زبان معیاری به وجود بیاید، فارسی دری، که زبان ایرانیان بوده نه زبان اهل استان فارس، زبان معیار بوده است زیرا وقتی که

۱. این نکته را مدیون تذکر دوست دانشمند، آقای دکتر سهیل یاری گلدره هستم. "فَإِنَّ الْعَجَمَ أَيْضاً بَلُغْتِهِمْ مَشْغُوفُونَ، [!] و لَهَا مُؤَثِّرُونَ، و لَأَنْ يَدْخُلَهَا شَيْءٌ مِنَ الْعَرَبِيِّ كَارِهُونَ!؛ أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ إِذَا أَوْرَدَ الشَّاعِرُ مِنْهُمْ شِعْراً فِيهِ أَلْفَاظٌ مِنَ الْعَرَبِيِّ غُيِبَ بِهِ، وَ طُعِنَ لِأَجْلِ ذَلِكَ عَلَيْهِ" (ابن‌الجئی، ۱۹۵۲: ۱: ۲۴۲).

۲. نگاه کنید به احمدی تبریزی ۱۳۹۷، ابیات: ۱۴۲، ۱۷۳، ۸۷۴.

اگر پاک یزدان کند یاوری	نگویم به جز پارسی و دری ...
چو گفתי به سر بر اگر می‌بری	تورا هر چه باید همه دُر دری ...
بگویم اگر زندگانی بود	مرا کار شیرین زبانی بود
اگر نامه‌ای هست این است و بس	نگویند باری نگفته است کس
سراسر همه پارسی و دری	سر سرفرازی دل و دلبری ...
از آن کوه و کوماله ز این آب و خاک	چنین پارسی کس نگفته است پاک
یکی نیست جز نام تازی در او	نگه چون کند کس به بازی در او

امری سامانی فتوای ترجمه تفسیر
که اجازه دهند تا این کتاب «به ز
توا دادند که «روا باشد خواندن و
باری است و ملوکان این جانب
غیر از زبان فارسی معیار در ما
تواالتنهر جواز ترجمه قرآن به ز
مگر السنه و لهجات ایرانی آن
معیار بوده است. در مغرب و شما
آن بوده‌اند که بعضی از آن‌ها اد
۹۹۴-۱۰۸۸ میلادی) در تبریز با
در خواندن دواوین دقیقی و منجم
غیر از زبان فارسی ادبی معیار ص
به هر حال، در رابطه با مقایسه د
ولان، جان کلام را ایران‌شناس
پس کرده است:

از آن وقت که ترجمه‌های
فرانسه جدید امروزی به‌ظ
کاملاً واضح گشت که تا چ
امروز مورد تکلم ماست و ح
اصلی آن را با کمال سهول
لغات کهنه که در آن کتا
آسان‌تر از آن فرانسه است
Montaigne 1533-1592

امرای سامانی فتوای ترجمه تفسیر طبری را از علمای ماوراءالنهر می‌گیرند، ازیشان می‌خواهند که اجازه دهند تا این کتاب «به زبان پارسی و دری راه راست» گردانده شود و علماء ماوراءالنهر فتوا دادند که «روا باشد خواندن و نبشتن و تفسیر قرآن پیارسی...» [زیرا] اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب عجم‌اند» (طبری، ۱۳۳۹-۱۳۴۴: ۵: ۱). شکی نیست که به غیر از زبان فارسی معیار در ماوراءالنهر السنه دیگری هم وجود داشته‌اند. پس این که در ماوراءالنهر جواز ترجمه قرآن به زبان فارسی دری صادر می‌شود، نه مثلاً به زبان هروی یا بلخی یا دیگر السنه و لهجات ایرانی آن دیار، نشان می‌دهد که فارسی دری از قرن نهم میلادی زبان معیار بوده است. در مغرب و شمال ایران هم زبان‌هایی مانند فهلوی و طبری و آذری قدیم و جز آن بوده‌اند که بعضی از آن‌ها ادبیات هم داشته‌اند. می‌دانیم که ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱ ق ۹۹۴-۱۰۸۸ میلادی) در تبریز به قطران شاعر، که لابد زبان مادریش غیر از فارسی دری بوده، در خواندن دواوین دقیقی و منجیک ترمذی (که او هم لابد در منزل با زن و بچه‌اش به زبانی به غیر از زبان فارسی ادبی معیار صحبت می‌کرده)، کمک کرده است (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۷-۸). به هر حال، در رابطه با مقایسه دو زبان ادبی فرانسه و فارسی، و دو حماسه شاهنامه و سرود رولان، جان کلام را ایران‌شناس نامدار فرانسوی، هانری ماسه (Henri Massé 1886-1969) بیان کرده است:

از آن وقت که ترجمه‌های متعدد از این اُرجوزه (*La chanson de Roland*) [سرود رولان] به فرانسه جدید امروزی به‌ظهور آمد، (مخصوصاً ترجمه اخیر بقلم ژوزف بدیه (Joseph Bédier) کاملاً واضح گشت که تا چه پایه اختلافی عظیم مابین لغت فرانسه در قرون وسطی و لغتی که امروز مورد تکلم ماست وجود دارد. لیکن در مورد کتاب شاهنامه چنین نیست. ما امروز نسخه اصلی آن را با کمال سهولت (مثل زبان فارسی امروزه) می‌توانیم بخوانیم و باستثنای معدودی لغات کهنه که در آن کتاب یافت می‌شود، برای ایرانیان عصر حاضر زبان فردوسی به‌مراتب آسان‌تر از آن فرانسه است که رنسار (Pierre de Ronsard 1524-1585) و مونتنی (Michel de Montaigne 1533-1592) در نوشتجات خود به کار برده (ماسه، ۱۳۴۲: ۳۸).

بسیاری که تا آن زمان لغتنامه ربی، لهستانی، نوروزی و غیره، منتشر شد. این تألیفات برای (Anderson 200).

الاصل می‌داند، در وطن ما جری، ۹۳۲-۱۰۰۲ میلادی) ایرانیان به زبان خودشان سخن اشعارشان به کار می‌بردند، شهنشاها (تألیف ۷۳۶ ق، است و پرهیز او تداوم همین مان ابن‌الجئی در قرن چهارم بودش را نظم می‌کرده، این طرز ین، رأی بندیکت آندرسن مبنی

ی زبان معیاری به وجود بیاید، مان معیار بوده است زیرا وقتی که

گلدزه هستم. "فإن العجم أيضاً بلغتهم نرى أنهم إذا أورد الشاعر منهم شعراً فيه (۲۴۲).

ز پارسی و دری ...
باید همه در دری ...
سیرین زبانی بود
ی نگفته است کس
فرازی دل و دلبری ...
کس نگفته است پاک
ند کس به بازی در او

گفتیم که به‌زعم بسیاری از نظریه پردازان قدیم و جدید، یکی از مهم‌ترین عناصری که به انسجام فرهنگ ملی کمک می‌کند زبان و ادبیات مشترک و معیار است.^۱ اما نه هر زبانی قادرست که این نقش مهم ملی را ایفا کند. در درجه اول، زبان باید صورت مکتوب داشته باشد؛ زیرا کتابت از طریق تبیین قواعد دستوری و رسم‌الخطی روند تبدیل زبان را به یک زبان معیار هم تسهیل و هم تسریع می‌کند و آن کشوری که برای ارتباط و تبادل نظر یک زبان معیار داشته باشد، هم زبانی ملی دارد و هم به‌سوی اتحاد ملی رانده می‌شود. چنان‌که دیدیم، یکی از اولین مشکلاتی که پایه‌گذاران ناسیونالیسم فرانسوی با آن روبه‌رو بودند، این بود که مردم کشور خودشان را به تکلم به زبان ملی تشویق یا وادار کنند (Baycroft 1998, p. 33). زبان فارسی از دیرباز در ایران نقش یک زبان ادبی معیار را داشته است و بدین جهت، شاهنامه فردوسی را که به این زبان ادبی معیار نوشته شده و با داستان ایران و گذشته داستانی این سرزمین سروکار دارد، می‌توان به‌حق «حماسه ملی ایران» نامید؛ اما تاریخ نیل سرود رولان به مقام «حماسه ملی فرانسه» با آنچه که از تاریخ شاهنامه می‌دانیم بسیار تفاوت دارد و مجبوریم که برای روشن شدن مطلب به ایجاز خلاصه‌ای از این تاریخ را بازگو کنیم.

بعد از انقلابات عظیمی که در قرن هجدهم در اروپا صورت گرفت و به تصرف و مصادره مجموعه‌های بزرگ نسخ خطی توسط انقلابیون انجامید، این نسخه‌ها که در کتابخانه‌های سلطنتی یا اشرافی و کلیسایی زندانی بودند، تدریجاً به داخل جامعه سرازیر شدند و در کتابخانه‌های عمومی در دسترس اهل فن قرار گرفتند. این وقایع با سیطره علم فیلولوژی دست‌به‌دست هم دادند و ادبیات غیرمذهبی اروپایی را احیا کردند. در کشور فرانسه، انقلاب کبیر در 1799-1789 و جنگ‌های ناپلئون ۱۸۰۳-۱۸۱۵ تعداد کثیری از نسخ خطی را که در مناطق مختلف اروپا به دست ناپلئون افتاده بودند، به پاریس آورد و در دسترس محققان قرار داد و به‌تدریج در اروپا فضایی پدید آمد که فیلسوف معاصر آلمانی یورگن هابرماس (Jürgen

۱. اگر نقش زبان در فرهنگ اساسی نبود، این همه فرهنگستان زبان و ادب در جهان ابداع نمی‌شد. در اروپا، لااقل از دوران «رومانتیسزم» به بعد، مفاهیم فرهنگ و زبان ملی با هم عجین شده‌اند و این عقیده که فرهنگ در ادبیات شفاهی و کتبی متجلی می‌شود، شایع بوده است. شیوع این عقیده که در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی، یعنی عصر سلطه ناسیونالیسم اروپایی، کاملاً جا افتاده بود، مدیون فعالیت‌های ادبای آن سامان و کسانی است که در تحقیقات ادبی، مخصوصاً در فقه اللغة (Philology) دست داشتند (Leerssen 2008, p. 13).

Habermas) آن را «گستره همگانی» (public sphere) نام داده است.^۱ در نتیجه، ایجاد گستره یا فضای همگانی، فن فیلولوژی را که تا آن زمان نوعی سرگرمی خصوصی محسوب می‌شد، در خود جذب کرد و فیلولوژی به یکی از رشته‌های مورد حمایت نهادهای علمی دولتی تبدیل شد (Leerssen 2008: 14-22). متونی که سابقاً در کتابخانه‌ها موجود بودند و چندان اعتنایی به آن‌ها نمی‌شد، یکباره به علل سیاسی و فرهنگی به «میراث ادبی تاریخی» جامعه تبدیل شدند؛ اما حتی در عهد فتوحات ناپلئونی، هنوز مفاهیم ادبیات و حماسه ملی در حال رشد بودند و این که کدام حماسه یا متن به کدام قوم تعلق دارد هنوز درست مشخص نشده بود؛ مثلاً می‌دانیم که شخص ناپلئون به سرود اُسیان (Ossian) که امروزه حماسه ملی اسکاتلند به شمار می‌رود،^۲ بسیار علاقه‌مند بود و می‌گویند ترجمه ایتالیایی این کتاب را در جنگ‌هایش با خود به همراه داشت؛ اما مهم‌ترین دشمن فرانسه، یعنی انگلستان هم این حماسه اسکاتلندی را از آن خود می‌دانست (Thiesse 2010: 48). درین رابطه، تاریخ «حماسه ملی» فرانسه، یعنی سرود رولان بسیار آموزنده است.

حوادث داستان رولان در قرن هشتم میلادی رخ می‌دهد اما خود سرود در اواخر قرن یازدهم یا اوایل قرن دوازدهم میلادی (یعنی نیمه دوم قرن پنجم الی اوایل قرن ششم هجری) تألیف شده است. خلاصه داستان رولان این است که هنگامی که شارلمانی پس از هفت سال جنگ با اعراب در حال بازگشت از اسپانیا بود، دستور می‌دهد که خواهرزاده‌اش، رولان همراه با یکی از یاران رولان به نام اولیور و دوازده تن از اشراف سپاه، با بیست هزار تن سپاهی از بدنه لشکر جدا شوند و عقب‌دار لشکر باشند. در اثر خیانت ناپدری رولان که گانلون نام داشته، بیشتر این عقب‌داران کشته می‌شوند و چون نیروهای دشمن به بقیه السیف آن‌ها نزدیک می‌شوند، اولیور به رولان می‌گوید که در شیپورش بدمد تا شارلمانی از رفتاری آن‌ها مطلع شود و به نجات آن‌ها

۱. ترجمه «گستره همگانی» را برای بیان اصطلاح Öffentlichkeit آلمانی یا public sphere از مقاله بابک احمدی در مورد این مفهوم گرفته‌ام و نمی‌دانم این ترجمه از خود آقای احمدی است یا از کس دیگر. نگاه کنید به (احمدی، ۱۳۷۲).

۲. سرود اُسیان (Ossian) یک حماسه جعلیست که توسط یک شاعر اسکاتلندی به نام جیمز مک فرسن (James Macpherson 1736-1796) از درهم آمیختن، بازنویسی و جعل برخی قصص شفاهی اسکاتلندی اختراع شد و تا مدت‌ها حماسه ملی اسکاتلند محسوب می‌شد. مجموعه بسیار خوبی از مقالات علمی در مورد این سرود گردآوری شده است. نگاه کنید به (Gaskill 2004) و مقاله بسیار مفید هال (Hall 2007).

مهم‌ترین عناصری که به است.^۱ اما نه هر زبانی ورت مکتوب داشته باشد؛ آن را به یک زبان معیار هم نظر یک زبان معیار داشته ان که دیدیم، یکی از اولین ، این بود که مردم کشور (Baycroft). زبان فارسی از ت، شاهنامه فردوسی را که ستانی این سرزمین سروکار رولان به مقام «حماسه ملی جبوریم که برای روشن شدن

گرفت و به تصرف و مصادره سخته‌ها که در کتابخانه‌های جامعه سرازیر شدند و در ابع با سیطره علم فیلولوژی ند. در کشور فرانسه، انقلاب ثیری از نسخ خطی را که در و در دسترس محققان قرار داد ی یورگن هابرماس (Jürgen

ب در جهان ابداع نمی‌شد. در اروپا، شده‌اند و این عقیده که فرهنگ در ه که در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی، های ادبای آن سامان و کسانی است (Leerssen 2008, p.

بشتابد. رولان که این کار را مایه ننگ خود می‌شمرد، از دمیدن در شیپور سر بازمی‌زند اما هنگامی که به شکست نزدیک شده بوده‌اند، به اولیور می‌گوید که شیپور را به صدا درخواهد آورد تا شارلمانی بازگردد و انتقام خون ایشان را بگیرد؛ اما این بار اولیور مخالفت می‌کند و می‌گوید دمیدن در شیپور و بازخواندن شارلمانی درحالی‌که عقب‌داران به مرگ نزدیک‌اند علامت ترس و شرم‌آور است؛ اما رولان باز به سخن او واقعی نمی‌نهد و شیپور خود را به صدا درمی‌آورد. شارلمانی بازمی‌گردد، اعراب را شکست می‌دهد و گانلون را که باعث این مصیبت بوده به فجیع‌ترین وضعی می‌کشد.^۱

چگونه سرود رولان به حماسه ملی فرانسه تبدیل شد

اهمیت سرود رولان در ادبیات فرانسه نیازمند اثبات نیست؛ زیرا هم جنبه‌های مذهبی دارد و هم از قرن نوزدهم با ملیت فرانسوی پیوند خورده است. این متن یکی از متون فرانسه باستان است که هم در فرانسه و هم در دانشگاه‌های دیگر کشورها بسیار تدریس می‌شود و محل و منزلت آن به‌عنوان یکی از متون پایه ادبیات فرانسوی تضمین شده است. در نوشته‌های فرانسویان و دیگرانی که این متن را مطالعه می‌کنند، جملاتی از قبیل «اولین اثر بزرگ ادبیات فرانسوی، قدیم‌ترین و غنی‌ترین حماسه فرانسوی، معروف‌ترین اثر فرانسوی قرون وسطی، و عالی‌ترین حماسه ملی» کم نیست (Gaunt 2003: 92). اما این سرود یک میراث ادبی صرف نبود و چنان که خواهیم دید، فرایند کشف و تصرف فرهنگی آن بخشی از تلاش کلی‌تری بود برای رسیدن به یک اصل و منشأ ملی که همه فیلولوژیست‌های رومانتیک اروپایی را به خود مشغول داشته بود و همچنین برای تأسیس یک سنت ادبی و اختراع یک ادبیات ملی که بتواند جان تازه‌ای در قالب فرانسه بدمد (Taylor 2001: 33, 35). مورخ فرانسوی، ارنست لایس (Ernest Lavis 1842-1922) که پنج بار نامزد دریافت جایزه نوبل در ادبیات شد، با کمک مصحح معروف، ژوزف بدیه (Joseph Bédier 1864-1938)، در تثبیت جایگاه این متن در فرهنگ فرانسه تلاش‌ها کرد و تدریس آن را حتی به داخل مدارس ابتدایی و متوسطه کشاند (Gaunt 2003: 92, 96). اما نکته مهمی که در مورد فرایند تبدیل رولان به مقام پهلوان «حماسه ملی فرانسه» باید به خاطر داشت

۱. نگاه کنید به (Brault 1978: 195-198; Gilbert 2008: 23).

این است که این فرایند بعد از انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد و در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی به نتیجه رسید. توضیح این که مجلس ملی فرانسه در آوریل ۱۷۹۲ (شعبان ۱۲۰۶ قمری و اردیبهشت ماه ۱۱۷۱ شمسی) بر علیه اطریش اعلام جنگ کرد و فرانسه با جنگ‌هایی درگیر شد که تا سال ۱۸۱۵ میلادی و شکست ناپلئون در واترلو به طول انجامید. پنج روز بعد از اعلام جنگ بر علیه اطریش، کلود دولیل (Claude Joseph Rouget de Lisle 1760-1836) سرود معروف «مارسیز» را که هنوز سرود ملی فرانسه است، سرود و دو هفته بعد از آن سرودی با عنوان «رولان در ژنسو» (Roland a Roncevaux) تصنیف کرد که بند ترجیع آن این بود: «بیایید تا خود را فدای میهن کنیم (mourons pour la partie)». سپس در قرن نوزدهم میلادی تئوفیل دومرسن (Théophile Marion Dumersan 1780-1849) با همکاری نوئل سگور (Nöel Ségur) چندین مجموعه از تصنیف‌های فرانسوی به چاپ رساندند. یکی از این مجموعه‌ها «تصنیف‌های ملی و مردمی فرانسه» (Chansons nationales et Populaire de France) نام داشت و شامل تصنیفی با عنوان «رولان» بود که مضمونی کاملاً حماسی ملی داشت. حاصل سخن این که این دوران دراز جنگ و تبلیغات سیاسی به تدریج رولان را که نام و نشانی نداشت و دست‌نویس‌های داستان او هم معدود و گمنام بود، به پهلوان ملی فرانسه تبدیل کرد (Bloch 2006 : 50; Redman 1991 : 29-30, 41, 44).

پیش از تصحیح و چاپ متن سرود رولان فضایی فرانسه با وجود شخصیتی تاریخی به نام رولان و ماجرای درگیری او با گروهی که در منابع قدیمی باسک‌های منطقه پیرنه هستند، آشنایی داشتند و می‌دانستند که این وقایع در پانزدهم اوت ۷۷۸ میلادی (۲۴ مرداد ۱۵۷ شمسی) رخ داده است (Redman 1991 : 3)؛ زیرا نام و نشان رولان در برخی از منابع تاریخی قدیم آمده بود.^۱ اما آشنایی فرانسویان بیشتر غیرمستقیم و از طریق آثار دانت، آریستو، سروانتس و گزارش وقایع حیات او به زبان‌های دیگر بود، نه مستقیماً از متنی به زبان فرانسوی (Taylor 2001 : 28). ازین گذشته، شخصیت رولان فقط متعلق به فرانسوی‌ها نبود زیرا در میان

۱- برخی ازین‌ها عبارت‌اند از ویلیام مالزبری در کتاب «کارنامه شاهان انگلیسیان» (De gestis regum Anglorum) تألیف حدوداً سال ۱۱۲۵ میلادی (۵۱۸ قمری)، هنری هانتینگتون در کتاب «تاریخ انگلیسیان» (Historia Anglorum) تألیف سال ۱۱۵۰ میلادی (۵۴۴ قمری) و تعدادی منابع دیگر که نام و نشان آن‌ها را نیز در مقاله خود به دست داده است (Taylor 2001 : 28, n. 3).

در شیپور سر بازمی‌زند اما
شیپور را به صدا درخواهد
ر اولیور مخالفت می‌کند و
داران به مرگ نزدیک‌اند
بهد و شیپور خود را به صدا
ون را که باعث این مصیبت

جنبه‌های مذهبی دارد و هم
از متون فرانسه باستان است
می‌شود و محل و منزلت آن
در نوشته‌های فرانسویان و
نثر بزرگ ادبیات فرانسوی،
قرون وسطی، و عالی‌ترین
راث ادبی صرف نبود و چنان
کلی‌تری بود برای رسیدن به
را به خود مشغول داشته بود و
که بتواند جان تازه‌ای در قالب
یس (-Ernest Lavisse 1842)
ک مصحح معروف، ژوزف بدیه
فرهنگ فرانسه تلاش‌ها کرد و
Gaunt 2003 : 92, 9). اما نکته
ی فرانسه» باید به خاطر داشت

اسپانیایی‌ها هم برخی سرودهای محلی که در آن‌ها از رولان و شمشیر او یاد شده بود، وجود داشت. آنچه که برای مقصود ما درین مقاله مهم است این است که ناسیونالیست‌های فرانسوی، شخصیت و داستان رولان را به نفع فرانسه و به مثابه سرود ملی آن کشور مصادره کردند و این مصادره به صورتی بسیار روشمند از حیطة علوم نسخه‌شناسی و فیلولوژی شروع شد و به فضای فرهنگ عمومی تسری یافت. یکی از محققان فرانسوی به نام شارل نودیه (Charles Nodier 1780-1844) در مقاله‌ای که در بهار ۱۸۰۴ (اسفندماه ۱۱۸۲ شمسی) منتشر کرد، نوشت که شخصیت رولان مایه سرفرازی فرانسوی‌هاست. همین محقق چند سالی بعد افزود که ممکن است قطعاتی از سرود مربوط به رولان در متون مختلف پراکنده به دست آید. اما قدر مسلم این است که تا سال ۱۷۷۷ میلادی (۱۱۵۵ شمسی، یعنی دوسالی پیش از ظهور آغامحمدخان قاجار)، «تمام متون حماسی قرون وسطی، من جمله متون مرتبط با رولان، کلاً ناشناخته بودند». انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ جانی تازه در قالب این سرود گمنام دمید و در صد سال بعد از انقلاب، رولان و داستان او به تدریج و به صور گوناگون به جامعه فرانسوی عرضه شدند. اولین این‌ها مقاله‌ای بود با عنوان «داستان رولاند رستگار، شهزاده فرانسوی (Le gende du bienheureux Roland, prince français)» به قلم لوئی دو موسه (Louis de Musset 1753-1839) عموی شاعر و نویسنده نامدار فرانسوی، آلفرد دو موسه (Alfred de Musset 1810-1857) که در سال ۱۸۱۷ منتشر شد (Taylor 2001: 30-31). همین شخص در سال ۱۸۰۹ مقاله دیگری منتشر کرده بود و در مورد ریشه نام رولان حدس‌هایی از قبیل برخی ریشه‌یابی‌های عوامانه مطرح کرده بود که به کار ما مربوط نمی‌شود. و اما به اقرب احتمالات، اولین محقق فرانسوی که دست‌نویس سرود رولان را در کتابخانه بادلیان آکسفورد مشاهده کرد، کشیشی بود به نام ژروه دولارو (Gervais de La Rue 1751-1835)^۱ که بعد از انقلاب به انگلستان گریخته بود و تصادفاً در کتابخانه بادلیان، در مجموعه‌ای به متن این سرود برخورد. دولارو چهل سالی مطلب را آشکار نکرد تا عاقبت در سال ۱۸۳۴ (۱۲۱۲ شمسی یعنی در

۱. تیلر احتمال می‌دهد که جان کونیبر (John Josias Conybeare 1779-1824) که در دانشگاه آکسفورد تدریس زبان انگلوساکسنی را بر عهده داشت، قبلاً این نسخه را دیده و قصد چاپ آن را داشته بوده باشد، اما این تصمیم او هیچ‌گاه محقق نشد (Taylor 2001, p. 31, n. 14).

آخرین سال سلطنت فتح‌علی
آن کتاب در یک جمله کوتاه
است، اشاره کرد (190:1834)
که آشنایی علمای فرانسوی و
میان ادبا و فرهنگ ایرانی قابل
دیگری به هزار سال پیش ازین
چگونه بوده است.

تحقیق در باب سرود رولا
فعالیت‌های ناسیونالیستی‌ای
می‌گرفت. توضیح این که آلمان
کردند و آن را برای مقاصد سی
آن‌ها را شکست داد و امپراط
یورگاندی‌ها از هون‌ها بود، به
جزئیات آن داستان ما را از مق
شویم. درین زمان فرانسوا گیز
استاد تاریخ قرون وسطی بود،
1850) که میان سال‌های ۳۰
نظام آموزشی فرانسه گماشته شد
یک «کانون تحقیق و انتشار م
(deutsche Geschiftskunde)
عواطف ملی مرتبط می‌ساخت
یافتن حماسه ملی خودشان، بی
شد، به‌منظور پشتیبانی از ادب

۱. شعار این کانون «عشق مقدس می
ناسیونالیستی آن را آشکار می‌سازد.

آخرین سال سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار) کتابی در باب تحقیقات تاریخی خود منتشر کرد و در آن کتاب در یک جمله کوتاه تلویحاً به این که در تحقیقاتش به نسخه سرود رولان برخورد کرده است، اشاره کرد (Redman 1991:1, 4, 7-8; De La Rue 1834:190). بنابراین، معلوم است که آشنایی علمای فرانسوی و فرهنگ فرانسه با سرود رولان به کلی با حضور و نفوذ شاهنامه در میان ادبا و فرهنگ ایرانی قابل‌مقایسه نیست. یکی به قرن هجده و نوزده میلادی متعلق است و دیگری به هزار سال پیش ازین. و اما ببینیم که سیر مطالعاتی که در باب این سرود صورت گرفت چگونه بوده است.

تحقیق در باب سرود رولان در فرانسه یکی از عکس‌العمل‌های ملی‌گرایان فرانسوی به فعالیت‌های ناسیونالیستی‌ای بود که در حیطه فرهنگ توسط ناسیونالیست‌های آلمانی صورت می‌گرفت. توضیح این که آلمانی‌ها حماسه ملی خودشان، نیبلونگن لید را در قرن نوزدهم کشف کردند و آن را برای مقاصد سیاسی به کار گرفتند. یعنی بعد از این که ناپلئون در سال ۱۸۰۶ آن‌ها را شکست داد و امپراطوریشان را منقرض ساخت، نیبلونگن لید که روایت شکست یورگاندی‌ها از هون‌ها بود، به‌مثابه یک شعار اتحاد ملی به کار گرفته شد؛ اما چون ورود در جزئیات آن داستان ما را از مقصود خودمان درین مقاله منحرف می‌کند، وارد آن مطالب نمی‌شویم. درین زمان فرانسوا گیزو (François Guizot 1787-1874) که قبلاً در دانشگاه سوربن استاد تاریخ قرون وسطی بود، به دعوت پادشاه فرانسه، لوئی فیلیپ (-Louis Philippe 1773 1850) که میان سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ (۱۲۴۵-۱۲۶۴ قمری) حکومت داشت، به اصلاح نظام آموزشی فرانسه گماشته شده بود. گیزو در عکس‌العمل به این که آلمانی‌ها در سال ۱۸۱۹ یک «کانون تحقیق و انتشار منابع مربوط به تاریخ قدیم آلمان» (Gesellschaft für ältere deutsche Geschiftskunde)^۱ ایجاد کرده بودند که صریحاً تحقیق و تصحیح متون را با عواطف ملی مرتبط می‌ساخت (Geary 2002, p. 26) و نیز با توجه به تلاش‌های انگلیسی‌ها در یافتن حماسه ملی خودشان، بیوولف (Beowulf) که ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۸۳۳ منتشر شد، به‌منظور پشتیبانی از ادب و تاریخ فرانسه، همت به کشف و استنساخ نسخ خطی فرانسوی

شیر او یاد شده بود، وجود ناسیونالیست‌های فرانسوی، کشور مصادره کردند و این ویرانی شروع شد و به فضای ل نودی (Charles Nodier) (سی) منتشر کرد، نوشت که د سالی بعد افزود که ممکن دست آید. اما قدر مسلم این پیش از ظهور آغامحمدخان تبط با رولان، کلاً ناشناخته ن سرود گمنام دمید و در صد یون به جامعه فرانسوی عرضه شهزاده فرانسوی (Le gende) و موسه (Louis de Musset) و موسه (Alfred de Musset) (Tayl). همین شخص در سال ن حدس‌هایی از قبیل برخی شود. و اما به اقرب احتمالات، بادلیان آکسفورد مشاهده کرد، (Gervais)^۱ که بعد از انقلاب به به‌ای به متن این سرود برخورد. ۱۸۳۲ (۱۲۱۲ شمسی یعنی در

۱. شعار این کانون «عشق مقدس میهن، سرزندگی آفرین است (Sanctus amor patriae dat animum)» ماهیت ناسیونالیستی آن را آشکار می‌سازد.

(John Josi) که در دانشگاه آکسفورد بد چاپ آن را داشته بوده باشد، اما این

باستان گماشت و به این منظور جوانی به نام فرانسیسک میشل (Francisque Michel 1809-) (1887) را که از استنساخ نسخ خطی امرار معاش می‌کرد، به انگلستان اعزام داشت. به شرحی که بعداً خواهیم دید، میشل در کتابخانه بادلیان دست‌نویس شماره ۲۳ دیگبی (MS. Digby 23) را که اقدم نسخ سرود رولان است، در آن کتابخانه پیدا کرد و بدین ترتیب، فرانسه هم مانند آلمان و انگلستان صاحب یک حماسه ملی شد (Bloch 2013, pp. 287-288). این که می‌گویم کشف و انتشار این‌گونه متون با فرایند «ملت‌سازی» در ممالک اروپایی متصل است، از عکس‌العمل برخی از ادبای فرانسه به تصحیح و چاپ متون حماسی خودشان معلوم است؛ مثلاً فرانسوا ژنن (François Génin 1803-1856) که این سرود را در سال ۱۸۳۷ میلادی (یعنی هم‌زمان با سلطنت ناصرالدین شاه در ایران) تصحیح و به زبان فرانسوی ترجمه کرد، صریحاً نوشت: «دیگر نمی‌توان بر ادبیات فرانسوی خرده گرفت که حماسه ندارد. بفرمایید، [این هم] رولان، اثر ترولد»^۱ (Taylor 2001: 33).

اولین موج مطالعات در باب سرود رولان که در قرن نوزدهم میلادی آغاز شد، این حماسه را پرداخته یک سنت شفاهی و تجلی هویت ملی فرانسوی به شمار می‌آورد. محققان آن دوران معتقد بودند که روایات پهلوانی عصر شارلمانی، یا توسط کسانی که نامشان در آن روایات آمده، یا اشخاصی که شاهدان عینی آن وقایع بوده‌اند، ابتدا سینه‌به‌سینه نقل می‌شده و بعداً همین گزارش‌های شفاهی به سرودهای پهلوانی و حاوی میراث ملی فرانسه تبدیل شده‌اند. اهم این محققان، گاستون پاریس (Gaston Paris 1839-1903) مصحح و ادیب بزرگ فرانسوی بود که آرای او بعداً توسط شاگردش، ژوزف بدیه مورد انتقاد قرار گرفت (Gaunt 2003: 93). محققان بعدی سرود رولان را بازگویی ادبی یک سنت شفاهی پهلوانی می‌دانند که تا قبل از تألیفش در حدود قرن دوازدهم میلادی، سینه‌به‌سینه نقل می‌شده اما در صورت فعلی آن نشانه‌های دخالت یک ذهنیت ادبی مشهود است (Wolf 1991: 76, 78). آنچه مسلم است این است که داستان رولان هم به‌صورت قطعات پراکنده داستانی در زبان اسپانیولی (cantinelas) و هم در قالب سرودهای کوتاه به زبان فرانسوی در عرض یک روایت بلندتر ادبی موجود بوده؛ اما آنچه

1. "Dè sormais on ne reprochera plus a l'alittérature française de manquer d'une épopée: voila le Roland de Theroulde" (Taylor 2001, p. 33; Génin 1850, p. vi).

که در اقدم نسخ آن که متعلق به کتابخانه آکسفورد است، در ۴۰۰۲ سطر به دست ما رسیده، از آن سرودهای عامیانه جداست و می‌توان آن را «داستان رولان» خواند و بازگویی ادبی یک سنت شفاهی دانست (Taylor 2001: 64-65).

دست‌نویس‌های سرود رولان

برخلاف شاهنامه که در ایران خودمان و در مناطقی که زبان فارسی در آن‌ها نفوذ داشته، از قبیل ماوراءالنهر و شبه‌قاره و آناتولی شاید هزاران نسخه کامل و ناقص و اوراق پراکنده داشته باشد، از سرود رولان فقط سه نسخه موجود است که دو نسخه سقیم و متأخر آن‌ها به کتابخانه ملی فرانسه، و اقدم نسخش به کتابخانه بادلیان در آکسفورد متعلق است. یکی از دو دست‌نویس فرانسوی نسخه پاریس (Manuscrit de Paris) به شماره MS Français 860 و دیگری نسخه شاتورو (Manuscrit de Chateauroux) نامیده می‌شوند. دست‌نویس دیگری که به شماره (Bodleian Library, Digby, 23) در کتابخانه بادلیان آکسفورد وجود دارد، دارای ۴۰۰۲ بیت است و اقدم نسخ این متن به شمار می‌رود. این دست‌نویس با یکی از کتاب‌های افلاطون به نام تیمائوس (Timaeus) در یک مجلد صحافی شده است.

پیش از کشف دست‌نویس آکسفورد، یک محقق جوان فرانسوی به نام آنری مونن (Henri Monin 1809-1866)، نسخه پاریس را برای پایان‌نامه دکتري خود انتخاب کرد و در حدود سال ۱۸۳۱ به تصحیح آن پرداخت. مونن در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده بود که هر دو نسخه موجود در کتابخانه ملی فرانسه، فی‌الواقع دو روایت از یک داستان واحد هستند که می‌توان آن را «داستان رونسیو» (Roman de Roncevaux) نامید و بنابراین متن کامل آن را براساس همان نسخه پاریس، تحت عنوان «پایان‌نامه در باب داستان رونسیو» (Dissertation sur le roman de Roncevaux) در سال ۱۸۳۲ در پاریس منتشر کرد. مونن که بعدها به استادی دانشگاه رسید در تصحیح خودش کوشیده بود تا افتادگی‌های دست‌نویس پاریس را با افزودن مطالبی از متون جنبی ترمیم کند و در حواشی مفصل خود، لغات و عبارات دشوار آن را به فرانسه مدرن ترجمه کرده بود. در تحقیقات مونن دو سؤال مهم که هنوز متخصصان سرود رولان را به خود مشغول داشته است، مطرح شده‌اند: اول این که آیا این سرود یک سراینده داشته یا

Francisque Michel 180

ن اعزام داشت. به شرحی

۲۳ دیگی (MS. Digby)

ین ترتیب، فرانسه هم مانند

(Bloch 2) این که می‌گویم

اروپایی متصل است، از

خودشان معلوم است؛ مثلاً

سال ۱۸۳۷ میلادی (یعنی

رانسوی ترجمه کرد، صریحاً

ندارد. بفرمایید، [این هم]

لادی آغاز شد، این حماسه را

می‌آورد. محققان آن دوران

که نامشان در آن روایات آمده،

نه نقل می‌شده و بعداً همین

انسه تبدیل شده‌اند. اهم این

و ادیب بزرگ فرانسوی بود که

(Gaunt 2003: 93). محققان

دانند که تا قبل از تألیفش در

ر صورت فعلی آن نشانه‌های

آنچه مسلم است این است که

پانیولی (cantinelas) و هم در

دتر ادبی موجود بوده؛ اما آنچه

1. "De sormais on ne reprochera

Roland de Theroulde" (Taylor 20

فرانسیسک میشل، کسی که سرود رولان را از گمنامی نجات و آن را در آغاز ادبیات فرانسوی قرار داد، فرزند یک معلم مدرسه بود. ظاهراً میشل در جوانی قدری سربه‌هوا و به رسوم زمانه بی‌اعتنا بوده است و حتی نمی‌تواند در امتحانات ورودی مدرسه مطالعات نسخ خطی (*École des Chartes*) که در سال ۱۳۲۱ میلادی در پاریس افتتاح شده بود، قبول شود. نویسنده نامدار فرانسوی، الکساندر دوما (Alexandre Duma 1802-1870) او را می‌شناخته و طرز رفتار و ظاهر او را به زبانی طنزآمیز بیان کرده و می‌نویسد که میشل گهگاه با البسه و کفش‌هایی که به نحوه پوشاک مردم زمان لوئی سیزدهم شباهت دارند، ظاهر می‌شود؛ درعین‌حال، دوما از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر میشل در نسخه‌برداری از دست‌نویس‌های قدیمی نیز یاد می‌کند و می‌داند که میشل در ثلث اول قرن نوزدهم میلادی به استنساخ نسخه‌های خطی اشتغال داشته و از آن طریق به‌سختی امرار معاش می‌کرده است. چنانکه قبلاً اشاره کردیم، پیش از میشل، کشیشی به نام ژروه دولارو (Abbé Gervais de La Rue 1751-1835) که بعد از انقلاب کبیر فرانسه و دشمنی انقلابیون با روحانیت، مجبور به گریختن به انگلستان شده بود و چندین سال در آن سامان به مطالعه نسخه‌های خطی مربوط به تاریخ فرانسه که در کتابخانه‌های انگلستان فراوان بودند اشتغال داشت، نسخه آکسفورد را دیده بوده. ظاهراً این کشیش، میشل را در کتابخانه سلطنتی انگلستان هنگامی که هر دوی آن‌ها در آنجا نسخ قدیمی فرانسوی را استنساخ می‌کردند، ملاقات می‌کند و او را از وجود نسخه‌ای از منظومه سرود رولان در آکسفورد مطلع می‌سازد (Bloch 2006: 51-53)؛ اما چون خود میشل هم از طریق مطلبی که محقق انگلیسی، توماس تیرویت (Thomas Tyrwhitt 1730-1786)، در جلد دوم قصه‌های کانتربری که پس از مرگش در سال ۱۷۹۸ در آکسفورد به چاپ رسید، می‌دانست که نسخه‌ای از سرود رولان تحت شماره ۱۶۴۲ در کتابخانه بادلیان آکسفورد موجود است (Michel 1832: 15) ملاقات با دولارو، شک او را به یقین تبدیل می‌کند. درهرحال، در تابستان ۱۸۳۳ (۱۲۴۹ قمری) میشل که در آن زمان یک جوان ۲۴ ساله بوده به فرانسوا گیزو (François Guizot 1787-1874)، وزیر تعلیم و تربیت عمومی فرانسه^۱ نامه‌ای می‌نویسد و از

است؟ دوم این که آیا سرود سنتی که در طول زمان برای این سرود باید چند روایت و اتورو (Chateauroux) معروف ران بوردیون (Antoine Jean) ترجمه‌ای از نسخه خود و در را به چاپ رسانید.^۱ بعداً این شیخ خودش افزود و عاقبت در شاتورو (Chateauroux) واقع در خانه شاتورو سپرده شد. درین دم و اصح نسخ سرود رولان را در وجود آن نسخه مطلع شده بود، و در تصحیح کند؛ اما از رأی خود کار یک نفر نیست، برنگشت. ۱۸ (ذوالقعدة ۱۲۵۲ و بهمن ماه . بعداً در سال ۱۸۵۰ میلادی، نمه دیگری از سرود رولان عرضه بودند اما زبانش را نمی‌فهمیدند، و در فی‌الواقع در دو طبع میشل و (Redman 1). اما داستان کشف و مختصری از آن را که از نوشته‌های

^۱ گیزو استاد تاریخ قرون وسطی در دانشگاه سوربن بود که بعداً به دعوت پادشاه فرانسه لوئی فیلیپ (Louis Philippe 1773-1850) که میان سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ (۱۲۴۵-۱۲۶۴ قمری) حکومت داشت، به اصلاح

(Guyot de) تصحیح این نسخه را بر عهده (Taylor 20).

گیزو درخواست می‌کند که دولت فرانسه او را برای استنساخ نسخ فرانسه باستان به انگلستان بفرستد و مخارج زندگی او را در آن سامان تقبل کند.^۱ درین نامه میشل متذکر می‌شود که آنچه که در کتابخانه‌های فرانسه یافته شده و تحت عنوان «رومانسِ رونسو» (*Romance of Roncevaux*) منتشر شده، اصل متن سرود حماسی رولان نیست و به نظر او نسخه معتبر این داستان فقط در کتابخانه‌های انگلستان موجود می‌تواند بود (Bloch 2006: 47-49). آخرالامر میشل موفق می‌شود که با گیزو ملاقات کند و پس ازین ملاقات کوتاه، فرانسوا گیزو در ۲۴ ژوئیه ۱۸۳۳ (۲ مرداد ۱۲۱۲ شمسی) هزار فرانک به فرانسیسک میشل می‌دهد و او را برای استنساخ متون فرانسه باستان به انگلستان ارسال می‌کند. پیش ازین گفتیم که در حال‌وهوای سیاسی حاکم بر روابط فرانسه و انگلستان، گیزو که خودش از متخصصان تاریخ قرون وسطی بود، می‌دانست که آلمانی‌ها سرود نیبلونگ را قریب یک قرن پیش یافته و از آن استفاده‌های سیاسی کرده‌اند و نیز می‌دانست که انگلیسی‌ها هم حماسه بیوولف (*Beowulf*) را در سال ۱۸۱۵ میلادی، یعنی همان سالی که در آن ناپلئون از نیروهای انگلیسی و پروسی در نبرد واترلو شکست خورد، منتشر کرده‌اند. لازم به تذکر است که ترجمه انگلیسی بیوولف، در سال ۱۸۳۳ میلادی، یعنی درست در همان سالی که گیزو تصمیم گرفت که میشل را به انگلستان بفرستد منتشر شده بود؛ بنابراین، گیزو در مقام وزیر تعلیم و تربیت عمومی کشور فرانسه، بسیار مایل بود که متنی مشابه با نیبلونگن لید آلمانی‌ها و بیوولف انگلیسی‌ها، برای ملت فرانسه دست‌وپا کند (Bloch 2006: 54-56). درهرحال، فرانسیسک میشل در پاییز ۱۸۳۳ وارد لندن شد و در کتابخانه سلطنتی انگلستان^۲ به کار پرداخت و چندین نسخه فرانسوی را استنساخ و به فرانسه ارسال کرد. همچنین در سفری به کتابخانه‌های موجود در کمبریج، با دانشمند انگلیسی، جان میچل کمبل (John Mitchell Kemble 1807-1857) که در سال ۱۸۳۳ حماسه بیوولف را از انگلیسی باستان ترجمه کرده بود، ملاقات کرد و احتمال دارد که شاعر بزرگ انگلیسی، آلفرد

نظام آموزشی فرانسه گماشته شد.

۱. البته درین هنگام میشل صاحب تألیفاتی بود و بیش از هفده کتاب و مقاله درباره ادبیات قرون وسطی منتشر کرده بود. ویلیام روچ فهرستی از ۱۰۱ مقاله و کتاب او را که میان سال‌های ۱۸۳۰-۱۸۸۵ (۱۲۴۵-۱۳۰۲ قمری) منتشر شده، به دست داده است. نگاه کنید به (Roach 1970: 173-178).

۲. این کتابخانه بعداً در کتابخانه بریتانیا جذب شد.

لرد تنیسون (Alfred Lord Tennyson 1809-1892) را نیز دیده باشد؛ زیرا اولین ترجمه فرانسه اثر حماسی تنیسون با عنوان «قصه‌های پادشاه» (*Idylls of the King*) بعدها به دست میشل صورت گرفت (Michel 1869).

اما مهم‌ترین واقعه‌ای که در حین اقامت میشل در انگلستان صورت گرفت این بود که او در روز سیزدهم ژوئیه سال ۱۸۳۵ (۲۲ تیر ۱۲۱۴) موفق شد که در کتابخانه بادلیان آکسفورد اقدم نسخ سرود رولان را پیدا کند. میشل قضیه را کتباً به استاد سابق و حامی خودش لوئی ژان نیکلا مونمرکه (Louis-Jean-Nicolas Monmerqué 1780-1860) اعلام کرد و مونمرکه نامه میشل را به گیزو نشان داد. اهمیت اکتشاف میشل درین است که از آن روز برای اولین بار فرانسه از وجود سرودی به زبان فرانسوی باستان که حوادث حمله شارلمانی را به اسپانیا در سال ۷۷۸ میلادی (۱۶۱ قمری) بیان می‌کند، مطلع شد. از این تاریخ، بالاخره فرانسه هم دارای یک سرود حماسی شد که می‌توانست با بیولف انگلیسی‌ها و سرود نیبلونگ آلمانی‌ها رقابت کند، و دیگر لازم نبود که فرانسوی‌ها در مورد روایت تاریخی قوم خودشان به منابع کلاسیک یونانی و رومی متکی باشند. بدین نحو، چنانکه پل لئوژر (Paul Lehuzeur 1845-1933) در نطقی که در آکادمی نظامی سن سیر ایراد کرد، صریحاً متذکر شد که سرود رولان فی الواقع ایلید فرانسه است و شخصیت رولان بیان نمادین ملیت فرانسوی (Taylor 2001 : 36; Bloch 2006 : 58-61).

خصوصیات اقدم نسخ سرود رولان، یعنی نسخه بادلیان بسیار جالب توجه است. این دست‌نویس که گفتیم به شماره Bodleian Library, Digby, 23 در کتابخانه بادلیان نگهداری می‌شود، حاوی ۴۰۰۲ سطر مطلب است که بر روی پوست یا پارشمن کتابت شده. اولین توصیف مفصل این نسخه به قلم شارل ساماران (Charles Samaran 1879-1982) در مقدمه چاپ عکسی نسخه، در سال ۱۹۳۲ منتشر شد و در آن، تاریخ کتابت نسخه در حدود قرن دوازدهم میلادی تخمین زده شده است اما خود نسخه تاریخ ندارد. عده‌ای از متخصصان حدس زده‌اند که این دست‌نویس اصلاً متعلق به یک قصه‌خوان حرفه‌ای (jongleur) بوده زیرا هم بسیار ارزان قیمت ساخته و پرداخته شده و هم پارشمنش مرغوب نیست و وزن چندانی ندارد. همه این خصوصیات، یعنی ارزان قیمت بودن و سبکی نسخه را نشانه تعلقش به قصه‌خوانی فقیر و دوره گرد دانسته‌اند؛ اما گذشته ازین که هیچ قرینه و دلیلی به جز آنچه که ذکر کردیم بر

فرانسه باستان به انگلستان میشل متذکر می‌شود که آنچه س رونسو (Romance of) و به نظر او نسخه معتبر این (Bloch 2006 : 47). آخر الامر تاه، فرانسوا گیزو در ۲۴ ژوئیه می‌دهد و او را برای استنساخ یم که در حال‌وهوای سیاسی سان تاریخ قرون وسطی بود، یافته و از آن استفاده‌های بیولف (Beowulf) را در سال گلیسی و پروسی در نبرد واترلو لیلی بیولف، در سال ۱۸۳۳ میشل را به انگلستان بفرستد کشور فرانسه، بسیار مایل بود برای ملت فرانسه دست‌وپا کند نیز ۱۸۳۳ وارد لندن شد و در انسوی را استنساخ و به فرانسه یج، با دانشمند انگلیسی، جان مال ۱۸۳۳ حماسه بیولف را از که شاعر بزرگ انگلیسی، آلفرد

اله درباره ادبیات قرون وسطی منتشر های ۱۸۳۰-۱۸۸۵ (۱۲۴۵-۱۳۰۲). (Roa)

انتساب نسخه به یک مالک قصه‌خوان و دوره‌گرد موجود نیست، دلایلی بر علیه چنین استنتاجی هم در دست داریم. اول این که این دست‌نویس با نسخه‌ای از ترجمه تیمائوس افلاطون، که دارای جداول و تصاویر هندسی است، در یک مجلد صحافی شده‌اند و قصه‌خوان دوره‌گرد را به اثر افلاطون چه کار؟ اگر فرض را برین بگذاریم که این دو کتاب ابتدا از هم جدا بوده‌اند و بعداً با هم تجلید شده‌اند، به اشکال دیگری برمی‌خوریم و آن این که چندین بیت از یکی از اشعار کتاب طنزیات شاعر معروف رومی، یوونال (Juvenal) بر طرف روی ورق ۷۲ این نسخه به قلمی که باید از قرن سیزدهم میلادی (قرن ۷ هجری) باشد، کتابت شده که باز همان اشکال قبلی پیش می‌آید که نقال را به این اشعار چه کار؟ (Taylor 2001: 41).^۱ ازین گذشته، یکی از قرائنی که بر علیه انتساب این دست‌نویس به مالکی که قصه‌خوان باشد، اقامه شده این است که اسامی و اطلاعات مربوط به بعضی از پهلوانان و دیگر مطالب حماسی به غلط نقل شده و اگر مالک یا نویسنده این داستان یک قصه‌خوان حرفه‌ای بود این اشتباهات ازو سر نمی‌زد (Taylor 2001, p. 50).

آیا می‌توان سرود رولان را حماسه ملی فرانسه دانست؟

و اما مرتبط ساختن سرود رولان با ملیت فرانسوی بسیار محل اشکال است و ما به خلاصه به اهم اینها اشاره خواهیم کرد.

۱. در خود نسخه و در متون جنبی هیچ‌گاه این داستان را «سرود» به معنی حماسه یا آنچه که فرانسوی‌ها «*chanson de geste*» می‌نامند، نخوانده‌اند و عنوان سرود رولان عنوانیست که فرانسویان میشل برای آن برگزید نه این که قبل از او این داستان چنین عنوانی داشته باشد. تأکید می‌کنم، پیش از میشل، هیچ‌یک از کسانی که با متن داستان شناسایی داشتند یا آن را ترجمه یا تصحیح کرده بودند، از آن با چنین عنوانی یاد نکرده بودند و حتی شخص میشل در اولین نامه‌ای که در مورد کشف نسخه آکسفورد به فرانسوا گیزو نوشت از این متن با عنوان «داستان رونسو» (*Roman de Roncevaux*) یاد کرد و عنوان «سرود رولان» (*Chanson de Roland*) فقط در نامه دوم او مطرح شده است. فقط بعد از انتشار تصحیح

۱. در باب تاریخ نسخه نگاه کنید به (Taylor 2001: 44, n. 71).

میشل از متن بود که این سرود «حماسه ملی فرانسه» و رولان «پهلوان ملی» آن کشور خوانده شدند و خلائی که در ادبیات فرانسوی در مورد حماسه ملی وجود داشت پر شد. به قول تیلر، با توجه به نیاز فرانسه به یک حماسه ملی در شرایط بعد از انقلاب، اگر سرود رولان وجود نمی‌داشت، می‌باید کسی آن را اختراع و جعل می‌کرد تا این نیاز برآورده شود. جعل یک حماسه ملی برای فرانسه بدو با دستکاری این متن، یعنی دور کردن آن از زمینه نسخه‌شناسی خودش، یعنی تجلید با متنی که مطلقاً ربطی به داستان و حماسه ندارد، آغاز شد (Taylor 2001: 31-33, 53).

۲. در زمان تصنیف این سرود، اولاً فرانسه هنوز به صورت کشور منسجمی درنیامده بود؛ یعنی حکومت فرانسه در سال ۱۱۱۰ میلادی (۴۹۳ هجری) بسیار ضعیف بود، چنانکه حیطه نفوذ پادشاه آن کشور، یعنی فیلیپ اول (Philip I 1052-1108) از منطقه ایل دو فرانس (Ile-de-France) که در حدود ۱۰۰۰ کیلومترمربع از مناطق پاریس و اطراف آن را شامل می‌شود، تجاوز نمی‌کرد (Gaunt 2003: 94). ثانیاً محتوای این سرود هیچ ارزش و سندیت تاریخی ندارد و بیشتر از مقوله خیال‌پردازی و داستان‌سرایی‌های قرن دوازدهم میلادی به شمار می‌رود. ثالثاً دو مفهوم «فرانک» و «فرانسوی (français به فرانسه قدیم)» با هم آمیخته شده‌اند؛ درحالی‌که «فرانک» اسم عامیست که برای اشارت به اقوام ژرمنی آن دوران به کار می‌رود و صبغه ملی ندارد و به فرانسوی‌ها راجع نیست. رابعاً شخص شارلمانی که درین سرود شاهی فرانسوی خوانده شده، فی‌الواقع پادشاهیست که هم آلمانی‌ها و هم فرانسوی‌ها او را از آن خود می‌دانند؛ بنابراین فرانسوی خواندن (و به زبان خودشان «français» نامیدن) او قابل توجیه نیست.

۳. اقدام نسخ «حماسه ملی فرانسه» ساخته‌وپرداخته انگلیسی‌هاست و به دست کاتبی انگلیسی کتابت شده. زبان نسخه هم زبان نورمنی‌ای است که در انگلستان به کار می‌رفته نه در فرانسه (Taylor 2001: 52). این زبان که «آنگلنورمن (Anglo-Norman)» خوانده می‌شود، زبان نورمن‌های حاکم بر انگلستان بود و از آمیزش لهجات نورمن‌های گوناگونی که در سپاه ویلیام فاتح (William I 1028-1087) خدمت می‌کردند، به وجود آمده بود.

ت، دلایلی بر علیه چنین نسخه‌ای از ترجمه تیمائوس صحافی شده‌اند و قصه خوانین دو کتاب ابتدا از هم جدا م و آن این که چندین بیت از (J) بر طرف روی ورق ۷۲ این باشد، کتابت شده که باز همان (Taylor 2001).^۱ ازین گذشته، صه‌خوان باشد، اقامه شده این مطالب حماسی به غلط نقل شده د این اشتباهات ازو سر نمی‌زد

شکال است و ما به خلاصه به اهم

سرود» به معنی حماسه یا آنچه که عنوان سرود رولان عنوانیست که این داستان چنین عنوانی داشته به با متن داستان شناسایی داشتند انی یاد نکرده بودند و حتی شخص د به فرانسوا گیزو نوشت از این متن «یاد کرد و عنوان «سرود رولان ده است. فقط بعد از انتشار تصحیح

با توجه به آنچه که گفتیم این تصور که می‌توان سرود رولان را سرآغاز ادبیات ملی فرانسه یا حماسه ملی آن کشور محسوب داشت، بدون دخالت دادن تعصب و اغراق در این امر، غیرممکن و از مقوله خیال‌پردازیت (Gaunt 2003 : 100). آنچه که مسلم است این است که طبقه خواص فرانسه در قرن نوزدهم، در اثر حال‌وهوای حاکم بر فضای سیاسی اروپا، این متن را به‌مثابه متن پایه ادبیات و ملیت خودشان انتخاب کردند و بدان پر و بال دادند و این انتخاب مبنای علمی و قابل‌دفاعی ندارد بلکه بیشتر زاده ایدئولوژی ناسیونالیسم مدرن اروپاییست نه واقعیت‌های تاریخی و ادبی یا زبان‌شناسی.

در قیاس با آنچه که از «حماسه ملی فرانسه» می‌دانیم، و این بر «حماسه‌های ملی» دیگر ملل اروپایی نیز صادق است، شاهنامه ما واقعاً تافته جدا بافته است. می‌دانیم که داستان‌های پهلوانی ایران از زمان بسیار قدیمی تاریخ قوم ایرانی تصور می‌شده‌اند.^۱ به شهادت نویسندگان ایرانی و نیز گزارش‌های بیگانگانی که با ایرانیان ارتباط داشته‌اند، ایرانیان این داستان‌های ملی را که به زبان خودشان در مملکت خودشان روایت می‌شده است، بزرگ می‌داشته‌اند و در نگاهداری و نقلشان در کتب و آراستن آن کتاب‌ها به تصاویر و همچنین آراستن ساختمان‌ها به صحنه‌های برگرفته از داستان‌های ملی خود کوشش داشته‌اند. شواهد بسیاری ازین کارها در ادب فارسی و عربی موجود است و فضایی ایرانی و غیرایرانی آن‌ها را ذکر کرده‌اند.^۲ حاصل سخن این که در قیاس با سرود رولان که از قرن نوزدهم میلادی به مقام «حماسه ملی فرانسه» رسید، بزرگداشت و توجه به یک تاریخ قومی مدون در قالب خدای‌نامه‌ها و شاهنامه‌ها، در میان ایرانیان، از قدیم‌الایام وجود داشته و آگاهی ایرانیان از داستان‌های قومی خودشان، بر آگاهی تمام ملل اروپایی از حماسه‌های ملی خودشان مقدم است.

سابع
ابن‌الاثیر، عزالدین علی. (۱۴۰۷).
بیروت: دارالکتب العلمیه.
ابن‌الجنی، ابوالفتح عثمان. (۱۹۵۲).
دارالکتب المصریه.
احمدی، بابک. (۱۳۷۲). «گستره هم‌
احمدی تبریزی. (۱۳۹۷). شه‌نشاه
کوشش مهشید گوهری کاخکی و
دکتر محمود افشار با همکاری انتشار
امیدسالار، محمود. (۱۳۹۶). بوطیقا
تهران: انتشارات دکتر محمود افشار
بلعی، محمد. (۱۳۵۳). تاریخ بلعی
گنابادی. تهران: زوار.
تقی‌زاده، سیدحسن. (۱۳۹۰). مقالات
فیروزبخش (زیر نظر ایرج افشار).
خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶).
دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
طبری. (۱۳۳۹-۱۳۴۴). ترجمه تفسیر
دانشگاه تهران.
قریبی، محمد. (۱۳۶۳). دوره کامل
تهران: دنیای کتاب.
سایه، هانری. (۱۳۴۲). «ادبیات فارسی
۱۹۳۱ در انجمن مطالعات ایرانی، در
تحقیقی خاورشناسی اهداء به آقای پ
قدیمی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). آفر
شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
ناصر خسرو. (۱۳۵۴). سفرنامه ناصر خسرو

۱. شواهد این ادعا را نگارنده و پیش از او بسیاری از متخصصان آورده‌اند. نگاه کنید به امیدسالار، ۱۳۹۶: ۷۵-۹۱.

۲. مثلاً نگاه کنید به مقدسی ۱۳۷۴: ۴۹۹، بلعی ۱۳۵۳: ۱۳۳، ابن‌الاثیر ۱۴۰۷: ۸: ۱۷۰، تقی زاده ۱۳۹۰: ۱۲۶ زیرنویس ۴، و قزوینی ۱۳۶۳: ۲: ۳۳-۳۶.

منابع

- ابن الاثیر، عزالدین علی. (۱۴۰۷). *الکامل فی التاریخ*. ۱۱ جلد. به تصحیح محمد یوسف الدقاق. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن الجنی، ابو الفتح عثمان. (۱۹۵۲). *الخصائص*. ۳ جلد. به تحقیق محمد علی النجار. القاهرة: دارالکتب المصریه.
- احمدی، بابک. (۱۳۷۲). «گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس». گفتگو، ۱: ۹۸-۱۱۱.
- احمدی تبریزی. (۱۳۹۷). *شهنشاه نامه: تاریخ منظوم مغولان و ایلخانان از قرن هشتم هجری*. به کوشش مهشید گوهری کاخکی و جواد راشکی علی آبادی، زیر نظر جواد عباسی. تهران: موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۹۶). *بوطیقا و سیاست در شاهنامه*. ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پور تقی. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- بلعی، محمد. (۱۳۵۳). *تاریخ بلعی*. ۲ جلد. به تصحیح محمد تقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.
- تقی زاده، سید حسن. (۱۳۹۰). *مقالات تقی زاده: جلد ششم، فردوسی و شاهنامه او*. به کوشش پژمان فیروزبخش (زیر نظر ایرج افشار). تهران: انتشارات توس.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). *حماسه: پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی*. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- طبری. (۱۳۳۹-۱۳۴۴). *ترجمه تفسیر طبری*. ۷ جلد. به کوشش حبیب یغمایی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قزوینی، محمد. (۱۳۶۳). *دوره کامل بیست مقاله قزوینی*. ۲ جلد. به کوشش عباس اقبال. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- ماسه، هانری. (۱۳۴۲). «ادبیات فارسی: ترجمه کنفرانس پرفسور هانری ماسه به تاریخ پنجشنبه ۳۰ آوریل ۱۹۳۱ در انجمن مطالعات ایرانی، در موزه گیمه، پاریس ترجمه علی اصغر حکمت». در مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهداء به آقای پرفسور هانری ماسه. تهران: دانشگاه تهران، ۳۵-۶۲.
- مقدس، مطهرین طاهر. (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. ۲ جلد. مقدمه ترجمه و تعلیقات از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- ناصر خسرو. (۱۳۵۴). *سفرنامه ناصر خسرو*. به کوشش نادر وزین پور. چاپ دوم، تهران: کتاب‌های جیبی.

- Anderson, B. (2001) "Western Nationalism and Eastern Nationalism: Is there a Difference that Matters?" *New Left Review*, 9 (May-June) 31- 42 (Online version: <https://newleftreview.org/issues/ii9/articles/benedict-anderson-western-nationalism-and-eastern-nationalism>).
- Anderson, B. (2006) [1983] *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*, London: Verso, revised edition.
- Ayres-Bennett, W. (1996) *A History of French Language Through Texts*, London/New York: Routledge.
- Baycroft, T. (1998), *Nationalism in Europe, 1789-1945*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bloch, R. H. (2006) *A Needle in the Right Hand of God: The Norman Conquest of 1066 and the Making and Meaning of the Bayeux Tapestry*, New York: Random House.
- Bloch, R. H. (2013) "Restoration from Notre-Dame de Paris to Gaston Paris," in P. J. Geary, and G. Klaniczay (eds.), *Manufacturing Middle Ages: Entangled History of Medievalism in Nineteenth-Century Europe*. Leiden: Brill, 279 - 297.
- Borges, J. L. (1974) "La postulación de la realidad," in *Obras Completas 1923-1972*. Buenos Aires: Emecé Editores, 217-221.
- Brault, G. J. (1978) "The French Chansons de Geste," in F. J. Oinas (ed.), *Heroic Epic and Saga: An Introduction to the World's Great Folk Epics*, Bloomington and London: Indiana University Press, 193-215.
- Brockington, J. (2000) "The Textualization of the Sanskrit Epics," in L. Honko (ed.), *Textualization of Oral Epics*, New York: Mouton de Gruyter, 193-215.
- Carlyle, Thomas (1841) *Sartor Resartus* (1831)—*Lectures on Heroes* (1840), London: Chapman and Hall.
- De La Rue, G. (1834) *Essais Historiques sur les Bardes, Les Jongleurs et les Trouvères Normands et Anglo-Normands*. Caen: Chez Mancel.
- Frye, R. N. (1993) "Iranian Identity in Ancient Times," *Iranian Studies* 26(1/2), 143-146.

- Gat, A. and A. Yakobson (2013) *Nations: The Long History and Deep Roots of Political Ethnicity and Nationalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gaskill, H. (2004), *The Reception of Ossian in Europe*, London: Theommes.
- Gaunt, S. (2003) "The Chanson de Roland and the Invention of France," in R. S. Peckham (ed.), *Rethinking Heritage: Cultures and Politics in Europe*, London: I. B. Tauris, 90-101.
- Geary, P. J. (2002) *The Myth of Nations: The Medieval Origins of Europe*, Princeton: Princeton University Press.
- Gellner, Ernest. (1983) *Nations and Nationalism*, Ithaca: Cornell University Press.
- Gé nin, F. (1850) *La Chanson de Roland*, Paris: Imprimerie Nationale.
- Gilbert, J. (2008), "The Chanson de Roland," in S. Gaunt and S. Kay (eds.), *The Cambridge Companion to Medieval French Literature*, Cambridge: Cambridge University Press, 21-34.
- Gnoli, G. (1989) *The Idea of Iran: An Essay on its Origin*, Roma: Istituto Italiano per il Mondo Oriente.
- Hall, S. Th. (2007) "James Macpherson's Ossian: Forging Ancient Highland Identity for Scotland," in A. Wawn and G. Johnson and J. Walter (eds), *Constructing Nations, Reconstructing Myth: Essay in Honour of T. A. Shippey*, Turnhout, Belgium: Brepols, 3-26.
- Hastings, A. (1997) *The Construction of Nationhood: Ethnicity, Religion and Nationalism*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Hirsch, E. D. (1988) *Cultural Literacy: What Every American Needs to Know*, New York: Vintage Books.
- Hobsbawm, E. J. (1990) *Nations and Nationalism Since 1780*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Honko, Lauri (1996) "Epic and Identity: National, Regional, Communal, Individual," *Oral Tradition*. 11: 18-36.
- Jason, Heda (1977) *Ethnopoetry: Form, Content, Function*, Bonn: Linguistica Biblica.

- Anderson, B. (2001) "V
Difference that Matter
<https://newleftreview>
nationalism-and-easter
- Anderson, B. (2006) [19
Spread of Nationalism,
Ayres-Bennett, W. (1996)
York: Routledge.
- Baycroft, T. (1998), *Na*
University Press.
- Bloch, R. H. (2006) *A Need*
and the Making and Mea
- Bloch, R. H. (2013) "Resto
- Geary, and G. Klaniczay
Medievalism in Nineteen
- Borges, J. L. (1974) "La po
- Buenos Aires: Emecé Ed
- Brault, G. J. (1978) "The Fre
- Saga: An Introduction to*
Indiana University Press,
- Brockington, J. (2000) "The
- Textualization of Oral Epi*
- Carlyle, Thomas (1841) *Sart*
Chapman and Hall.
- De La Rue, G. (1834) *Essais*
Normand et Anglo-Norman
- Frye, R. N. (1993) "Iranian Ide

es," in M. Demossier (ed.), *The*
tural Identities at a Time of
of the Gauls under the French
jsen (eds.), *Free Access to the*
Leiden: Brill, 43-54.
ization of Rural France, 1870-

- Judt, T. and D. Lacorne (2004) "The Politics of Language," in T. Judt and D. Lacourne (eds.), *Language, Nation and State: Identity Politics in A Multilingual Age*. Tony Judt and Denis Lacorne (eds.). New York: Palgrave Macmillan, 1-16.
- Leerssen, J. (2004) "Ossian and the Rise of Literary Historicism," in H. Gaskill (ed.), *The Reception of Ossian in Europe*, London: Theommes Continium, 109 - 125.
- Leerssen, J. (2008) "Introduction: Philology and the European Construction of National Literatures," in D. Van Hulle and J. Leerssen (eds.), *Editing the Nation's Memory: Textual Scholarship and Nation-Building in Nineteenth-Century Europe*, Amsterdam: Rodopi, 13-27.
- Lerer, S. (2007) *Inventing English: A Portable History of the Language*, New York: Columbia University Press.
- Michel, F. (1832) *Examen Critique de la Dissertation de M. Henri Monin sur le Roman de Roncevaux*, Paris: Chez Silvestre Libraire.
- Michel, F. (1869) *Alfred Tennyson. Idylles du roi: Enide, Viviane, Elaine, Genièvre*, Poèmes traduits de l'anglais par F.M, Paris: Hachette.
- Paul, J. (1796) *Jean Pauls Werke: T. Quintus Fixlein*, (ed.), P. Nerrlich. 2nd Pt, Berlin und Stuttgart: Verlag von W. Spemann.
- Redman, H. (1991) *The Roland Legend in Nineteenth Century French Literature*, Lexington, Kentucky: The University Press of Kentucky.
- Roach, W. (1970) "Francisque Michel: A Pioneer in Medieval Studies," *Proceedings of the American Philosophical Society*. 114 (3) 168-178.
- Seton-Watson, H. (1977) *Nations and States: An Inquiry into the Origins of Nations and the Politics of Nationalism*, Boulder, Colorado: Westview Press.
- Smith, A. D. (1999) *Myths and Memories of the Nation*, Oxford: Oxford University Press.
- Strabo (1930) *The Geography of Strabo*. Translated by Horace L. Jones. London: William Heinemann (Loeb Classical Series).
- Talbot, I. (2000) *Inventing the Nation: India and Pakistan*, London: Arnold.
- Taylor, A. (2001) "Was There a Song of Roland?" *Speculum*. 76 (1) 28-65.

- Thiesse, A. M. (2007) "The Formation of National Identities," in M. Demossier (ed.), *The European Puzzle: The Political Structuring of Cultural Identities at a Time of Transition*, New York and Oxford: Berghahan, 15-28.
- Thiesse, A. M. (2010), "Modernizing the Past: The Life of the Gauls under the French Republic," in L. Jenson and J. Leerssen and M. Mathijsen (eds.), *Free Access to the Past: Romanticism, Cultural Heritage, and the Nation*, Leiden: Brill, 43-54.
- Weber, E. (1976) *Peasants into Frenchmen: The Modernization of Rural France, 1870-1914*. Stanford, CA: Stanford University Press.

- Judt, T. and D. Lacorne (eds.), *Language, Nation and Denis Lacorne (ed.)*
- Leerssen, J. (2004) "Ossian and the Reception of Ossian in the Netherlands," in D. Van Marrewijk (ed.), *Textual Scholarship and the Reception of Ossian in the Netherlands*, Rodopi, 13-27.
- Lerer, S. (2007) *Inventing the Nation: Columbia University Press*
- Michel, F. (1832) *Examen de la langue Roncevaux*, Paris: Chez la Librairie de la rue de la Harpe
- Michel, F. (1869) *Alfred Tennyson: Poèmes traduits de l'anglais*, Paris: Librairie de la rue de la Harpe
- Paul, J. (1796) *Jean Pauls Werke*, Stuttgart: Verlag von W. F. Göschen
- Redman, H. (1991) *The Rites of Power: Symbolism, Ritual, Politics, and the Politics of Nationalism*, Lexington, Kentucky: The University Press of Kentucky
- Roach, W. (1970) "Francis Bacon and the American Philosophical Tradition," *the American Philosophical Association*
- Seton-Watson, H. (1977) *Nation and the Politics of Nationalism*, Oxford: Blackwell
- Smith, A. D. (1999) *Myths and the Politics of Nationalism*, Oxford: Blackwell
- Strabo (1930) *The Geographica*, William Heinemann (Loeb Classical Library)
- Talbot, I. (2000) *Inventing the Nation: Columbia University Press*
- Taylor, A. (2001) "Was There a Nation? The Problem of National Identity," in D. Van Marrewijk (ed.), *Textual Scholarship and the Reception of Ossian in the Netherlands*, Rodopi, 13-27.